

بسم الله الرحمن الرحيم

یزمرد سکاغین و پیروان دین حسین واضح باد
که این رساله را از اهل تحقیق بنا بر رای و استنباط

جناب مستطاب عمده المحققین و زبدة المجتهدین
جامع الفروع و الاصول حاوی المعقول و
المستقول جامع شرایط دین حسین مرتب احکام خاتم
المسئلهین سرکار عالم العلماء و افضل الفضلاء سیدنا جناب حاج

سیرنا محمد حسن شیرازی نجفی و جناب فخر المجتهدین و بدر المذققین عالم تحقیق
دین حسین جناب آقا شیخ زین العابدین مازندرانی کربلائی مدظلها و طلال انام
افادتها بنا بر کردید و چون که این نسخه نتیجه نیایاب و در حقیقت مطلوب خواص و
عوام بود لهذا بجهت عام بودن فیوضات آن حسب القربان

جناب مستطاب جلالت آثار نتیجه العلماء
الاعلام آقا حاج شیخ علی حایری کلبا
بهجت طبع پذیرفت متدعی است که ناظرین این

رساله شریفه بانی و ساعی جنس را از دعا
فراموش نفرمایند تا به نایب شکر صغیر

سنة ۱۲۱۰ هجری
صلعم



PF14691

LED-2009

هذه
رسالة في ضرورت
دين المستسي زوا المتقين

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از حمد و سپاس خداوند متعال جمیع کمال که بشری و منزله است از جمیع حیوانات
و نقص و درود ناما محدود و بر خاتم پیغمبران آنکست صبر و محمد بن عبد الله صلوات الله علیه
و آله عرض خوان ای یانی و احست لاه و روحانی میرساند بنده خاکی عاصی حاجی محمد حسن
ابن حاجی محمد ابن حاجی علی رضا سی زیدی الکوچه بیو کی عفی الله تعالی عنهم که سعی و
کوشش نموده مسائل ضروری و دینی را که عبارتست از اصول دین که هر مکلفی
باید آنرا بجد و حجت و خود تحصیل بنماید و هم از فروع دین از احکام نماز و روزه
و خمس و زکوة و مناسک حج بیت الله احرام مع کتبان بنفقاد کونه کیره را
جمع آوری نمود تا یکپیرای شومنین و تکلفین سهولت و آسانی دست و دهانند
اینکه خوان ای یانی این خاکی عاصی را از دعای خیر فراموش نفرمایند و
مشکل گردانیدم آنرا بر یک مقدمه و چهار باب و یکجمله اما المقدمه در بیان
خلقت و بعضی از احکام متفرقه می باشد پس قبل از شروع باید دانست که
حق تعالی آدمی را عبث خلق نفرموده است زیرا که حکیم فعل عبث صادر نشود

تتمت
در روز ۱۲/۱۲/۱۳۹۱

در سبب خلقت

بنما حکیم علی الاطلاق که آثار حکمت در مخلوقات او هویدا است بلکه بجهت فایده است
 که آن نیز راجع بخود ما است چرا که ذات پاک حق تعالی غنی مطلق است و اصلا
 احتیاجی از برای اوست پس البته خلقت انسان بجهت معرفت و عبادت اوست
 كما قال جل وعز و ما خلقت اینک و الانس الا ليعبدون یعنی خلق منزه و
 جن و انس را که بجهت عبادت و عبادت مفید است اگر با معرفت باشد معرفت
 حاصل نمیشود مگر بعلم پس بدانکه شخص نابالغ چون بالغ شود واجبست که در همان زمان
 اول بلوغ بلکه ساعت اول آنکه در صدد یاد گرفتن اصول دین باخلاف باشد
 همچنین صورت نماز و مسائل واجب آن و اسباب موجب غسل که هرگاه قبل از
 بلوغ بعمل آمده است بجز بلوغ غسل آن بر او واجبست مثل منیت مثلا اگر غسل هم
 کرده باشد در نابالغی و بلوغ دختر غسل شدن اوست در سال ده و پسر سال
 شانزده همچنین تعلم مسائل حلال و حرام که اگر نابالغی مشغول ذمه کسی شده ادا آن
 نماید یا معاینه که میکند بر وجه تحت عمل نماید همچنین فروع دین مسائل واجب آنرا
 بدانکه نابالغ موصوف بکفر و اسلام نمیشود و لیکن در طهارت و نجاست تابع
 والدین خود باشد و چون بالغ شود ملا خطه خود او میشود اگر بقایا ذمه مستحق است
 طهارت و الا نجس خواهد بود بآب اول در اصول دین است و آنچه تعلق
 بآن دارد آن سه مقصد است مقصد اول در احکام تعلید است و آن در لغت
 قلاذه و گردن نمودنست و بدانکه مردم مطلق العنان خلق نشده اند زیرا که عقل هر
 حاکمت بر اینکه حق تعالی را احکامی هست که هر کلفی بآنها براند بجهت عمل نمودن
 این نیز واسطه از حق تعالی بایشان نخواهد رسید و در این زمان دست ما از دانستن

در احکام

او که مراد نبی و ائمه بعد است. کوتاه است پس باید از کلام خدا و احادیث مجتهدان
 او تقلید و با آن قدرت بر فهم آنها داریم پس چاره نباشد مگر رجوع بعلماء اعلام
 و اخذ فتاوی ایشان بحسب عقل نمودن در احکام فروع دین و همین است معنی تقلید در
 شرع مبین و باید آن مجتهدیکه عوام تقلید او بنمایند از جمیع علماء اعلم باشد و جامع
 الشرائط و نگاهدارنده دین خود و عمرش زیاد و صرف و دامورات آخرت باشد
 و شرط است در او که بقدر ضرورت داشته باشد از هر یک از علم صرف و نحو و علم
 اصول و منطق و علم بهال فقه و تفسیر کلام الله و احادیث نبویه و ائمه اطهار علیهم
 السلام و علم لغت عرب و صاحب حجت و مطلق باشد یعنی ملکه را سخنه باینکه قوه
 استنباط اطلب احکام را داشته باشد همچنین دارای قوه فایسته باشد یعنی استقامت
 سلیقه در استنباط مطالب از اشارات و کلمات ابلیت عصمت علیهم السلام
 همچنین باید ذکور و بالغ و حی و فراموشی زیاد نداشته باشد و ملوک نباشد
 نیز باید عادل باشد بدانکه هرگاه کسی با وجود علم بلزوم تقلید ترک آن ننمود
 و باین شکل است و تباحیح نماز نمود و ملاحظه استیاض هم نکرد عبادات او کلاً
 باطل اند اگر چه مطابق واقع هم عمل آمده باشند و الا اگر از روی غفلت هوا
 آنچه از نادروید یا معلّم شنیده یا در کتب مجتهدین غیر جرحی خوانده بل آورد و بعد
 که بنای تقلید را گذاشت دید که مطابق آن بود مذعباتش صحیح است علی الاطلاق
 و هرگاه کسی قوی علم را اشتباه فهمید و بمردم گفت بعد که معلوم شد هرگاه دست
 برسانند کتاب دارد باید برسانند و الا ضرر ندارد بدانکه هرگاه از برای شخص علم باشد
 مجتهد ممکن نباشد اکتفا بمطنه بعد نیست بلکه هرگاه در یکی از ایشان احتمال باشد که در

و اصول دین

دیکری نباشد تقلید او معین است اما از برای عوام که درست تشخیص علم را ندارند
 بدیند اشتغال بقول اهل خبر و بنامند کافیت مثل اینکه پرسند کسی که او شخص
 اعلم و غیر آنرا بتواند بخود بداند که مدعی باید مدعی علیه را در محاکمه ببرد و علم بر د
 دست رس و امکان و الا اختار است همچنین در اموریکه در استحباب اخلافت
 نباشد تقلید هر مجتهد میتوان نمود اگر چه نیست بگاشد مسئله بدانکه شخص ممکن باید
 متقدم باشد یا مجتهد یا عالیه است یا چنانچه مجتهد باید عالیه باشد یا احتیاط
 مسئله هرگاه شخص شنید قول مجتهد را از حدی و عمل بر آن نمود مثل اینکه کف پای
 نجس زمین کل مطهر است و بعد خلافتش ظاهر شد پس هرگاه وقت باقیست نماز را
 باید اعادة کند و الا ضرر ندارد مسئله هرگاه دو مجتهد باشند یکی اعلم و دیگری
 اوریع ظاهر اینکه در تقلید اعلم مقدم است اما بعضی لازم دانسته اند تقلید
 اوریع از دو مجتهد مطلق که هر دو عادل باشند مقصود دویم از باب اول
 در عدد اصول دین و بیان توحید و نبوت و معاد است و در آن چهار فضیلت
 فصل اول در تعداد اصول دین و صفات سلبیه بدانکه اصول دین بر دو قسم است
 اصول اسلام و اصول ایمان اما اصول اسلام اعتقاد بتوحید و نبوت و معاد باشد
 و اصول ایمان بر اصول اسلام علاوه است اعتقاد بعدل و حق تعالی و امامت
 ائمه اطهار علیهم السلام پس در اول ظاهر و ناقص باشد و در ثانی کامل و ظاهر اما
 صفات سلبیه بدانکه حق تعالی ذاتا در چیزی نیست بعلت وقوع او درین صورت
 محصور در آن نمی است و آن علامت حدوث باشد و نیز در چیزی نباشد چرا
 که محل و مکان از برای غیر نخواهد شد و آن مطلقا حادث است خواه آن غیر قدیم باشد

فصل اول در تعداد اصول دین و صفات سلبیه بدانکه اصول دین بر دو قسم است
 اصول اسلام و اصول ایمان اما اصول اسلام اعتقاد بتوحید و نبوت و معاد باشد
 و اصول ایمان بر اصول اسلام علاوه است اعتقاد بعدل و حق تعالی و امامت
 ائمه اطهار علیهم السلام پس در اول ظاهر و ناقص باشد و در ثانی کامل و ظاهر اما
 صفات سلبیه بدانکه حق تعالی ذاتا در چیزی نیست بعلت وقوع او درین صورت
 محصور در آن نمی است و آن علامت حدوث باشد و نیز در چیزی نباشد چرا
 که محل و مکان از برای غیر نخواهد شد و آن مطلقا حادث است خواه آن غیر قدیم باشد

یا حادث و نیز از حضرت باری چیزی متولد نشده است بعلت اینکه آن چیزی جز او تعالی
خواهد شد و متولد از چیزی هم نشده بعلت اینکه هرگاه چنین باشد جز او آن شیئی
و مولود از آن خواهد شد پس در هر دو صورت باطل بعلت اینکه تجزیه و تفرقه
هر دو علامت حدوث باشند نه قدیم و نیز چیزی مستقر نباشد زیرا که آن
شیئی حامل اقوی از او خواهد شد همچنین بر او هم چیزی مستقر نباشد بعلت اینکه آنچه
اعلی از او خواهد شد و هر دو علامت حدوث باشند همچنین نه چیزی منسوب
باوست و نه او منسوب در چیزی بعلت اینکه نسبت بر هر دو تقدیر اقرار است
و آن یافت میشود بوجود طرفین و ذات پاک حق در مقام ازل و ابد و حسیه
و فرید است پس منسوب به و منسوب هر دو حادث باشند همچنین حقیقی با غیر خود
متحد نباشد چه اتحاد یکی شدن و ویشی موجود است بدون زیاد و کم یا تبدیل
چیز نیست بجز دیگر و آن در ممکن جایز است و در قدیم محال همچنین نه فوق چیزی باشد
و نه تحت آن زیرا که لازم آید بودن ذات او در چیزی که آن جهت فوق باشد بود
چیزی در او که آن جهت تحت باشد و هر دو در قدیم محالست همچنین ذات پاک متعالی
مستثنی دون ستمی دیگر نباشد بعلت اینکه محصور در انتمت و خالی از ستمت دیگر نخواهد
شد و آن نیز علامت دروشت باشد نه قدیم و نیز حلول در چیزی نماید زیرا که حلول
قیام موجودیت بوجودی یا بر سبیل تبعیت چون قیام اعراض باجسام یا بر
سبیل ظهور مانند قیام ارواح باجسام و هر دو علامت حدوث باشند و مطلقا
ذات حقیقی دیده نمیشود چه در دنیا و چه در آخرت نه بطاهره و نه بباطن
و خود فرموده است لن ترانی یا موسی ولن ابصر فی البیت یعنی هرگز مرا

در صفات ثبوتیه حق تعالی

نخواستیم در این فصل دویم از مقصد دومیم باب اول در صفات ثبوتیه حق تعالی
بدانکه حق تعالی موجود است بعلت اینکه ایجاد عالم را فرموده و آقا قادر بر آن
نبودی و قدیم بذات خود باشد و در هیچ حال عدم بر او روا نباشد و آلا وجودش
عین ذات و موقوف بر غیر نخواهد بود و همیشه باقی است بعلت استمرار وجود آثار
و آیات او و نیز حتی وزنده است چرا که حیوة در مخلوقات خود آفریده و
حیوة او نیز مثل خودش قدیم است و آلا زندگیش مستغنا از غیر خواهد بود و در آلت
و حید و فرید است زیرا که غنی مطلق و ماسواش با و محتاج باشند بچنین حکم است
بواسطه فعل او و نیز حیث الذات بعلت ترکیب آن و نیز قادر است بعلت وجود
ماسواش موقوف بفعل او و بچنین مختار است چرا که اختیار و مختار مخلوق او است
و بعضی مصنوعات خود را با وجود قدرت بر تقدیم تا خیر انداخته است و نیز عالم است
بعلت قلقت او علم را در بعضی بچنین مرید است و اراده او از صفات افعال
او است نه من حیث الذات و در هر معلوم و مقدر در عالم و قادر است چرا که جمیع آنها
در استیجاب بسوی او مساویت و ذات او از غیر خود غنی مطلق است و نیز عادل است
در هر فعل خود و عدل در لغت ضد جور و وضع شی است در محاش و نیز همیشه و بی نظیر است
لکما قال جل جلاله لیس کشفه شی و هو البصیر و نیز سمیع و بصیر باشد بدون الت عت
و بصارت فصل سیم از مقصد دومیم از باب اول در بیان اثبات نبوت قائم
انبیاء مع انبیاء سلف صلوات الله علیهم اجمعین بدانکه چون در حکمت واجب شد و اطاعت
بجبت تبلیغ احکام حق بخلق پس فرستاده شدند انبیاء از جانب حق تعالی با معجزات بلکه
صیح الهی و طاهر المولد و مستقیم الخلقه و پاک و مبراهی از جمیع حالات و خلقی

در صفات ثبوتیه حق تعالی

در این فصل دویم از مقصد دومیم از باب اول در بیان اثبات نبوت قائم

در اثبات نبوت امامت

و خلقی که موجب نفرت مردم کرد دانا اینکه باین صفات مابین نبی و امت و ائمه
 باشد و بلا انکار امر و مخی او را اجابت حق دانسته قبول نمایند پس جمیع انبیا و
 ایشان و احکام آنها را باید بر حق دانست و شریعت محمد را نسخ شریعت جمیع
 دانست و شریعت او را نسخی نباشد چرا که او خاتم انبیاء و بعد از او نبی
 نخواهد بود و فصل چهارم از مقصد دومیم باب اول در بیان اثبات امامت
 اثنا عشر علیهم السلام و ذکر رجعت بدان چونکه در حکمت لطف حق که برگزیده
 نمودن بنده است بطاعت الهی و دور نمودن اوست از عصیت و اوب
 شد و نبی مخلوق و عابد بود و ماندن او تا آخر الزمان تکلیف نبود پس نصب
 امام نیز در حکمت واجب شد تا حکم حق تعالی را بخلق برساند زیرا که آنافا تکلیف
 تازه میشود به تجدد احوال تکلفین تا روز قیامت پس بامر خدا از دست محمد بن
 عبد الله علی بن ابیطالب علیه السلام منصوب در امامت شد بدلیل آنکه
 در امت نبی کسی بغیر علی نبود که شریک رسول خدا باشد و در فضیلت جامع
 جمیع صفات نبوت باشد بجز پیغمبری و خصوص بر امامت آنحضرت از حد
 شمار بیرونست و آیه ایما ولیکم الله و قول رسول در غدیر خم کافیت پس
 نصب امام از جانب حق تعالی باشد نه اجماع امت و آنحضرت امام است
 و امام دوم فرزندش امام حسن باشد و سیم امام حسین بن علی چهارم امام بنی العباس
 پنجم امام محمد باقر و ششم امام جعفر صادق و هفتم امام موسی کاظم و هشتم امام رضا
 نهم امام محمد تقی و دهم امام علی النقی یازدهم امام حسن عسکری و دوازدهم امام
 محمد مهدی و امام محمد باقر غایب از نظر با و منتظر اند که نبی باشد که ظهور فرماید

در اثبات نبوت امامت

رجعت

در اثبات امامت

و چون ظاهر شود پس می کنند زمین را از عدل پس از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور
و مدت سلطنت او بهشت سال باشد بطولانی بقا و سال حال بد آنکه پیغمبر است باید
مخصوص باشد یعنی عاری از گناهان کبیره و صغیره و کذب و خطا و سوء و نسیان
و غیر آن از صفاتی که معتبر است در پیغمبر و جمیع این صفات نیز در امام موجود
باشد سوای نبوت اما رجعت بدانکه محل آنجا را سزاوارست اعتقاد بر آن نیست
که چون منقضى شود از سلطنت حضرت قائم عجل الله فرجه بنجاه و نه سال حال حسین
ابن علی با بقا و دو دوتن که با او شهید ظهور فرمایند با ملائکه ناصیر او که در دیده
موجود غبار آلوده نزد قبرش هستند پس با مر خلافت قائم شده جمیع قتل خود
با کسانیکه را ضعیف ایشان بوده اند قتل می رساند و چون بلوای عام بر آنحضرت
نمایند بیاری و علی بن ابی طالب ظهور فرماید و با فرزند خود حسین سیصد و سیال
با ندیس ضربی بر فرق و ریش و او را شهید نمایند و فرزند او حسین علیه السلام
بدنی میماند و مدت سلطنت او بنجاه هزار سال خواهد بود و چون علی در موت
خود باقی ماند چسارایش یاده هزار سال پس رجوع بدنی فرمایند با جمیع
شیعیان خود و جمیع ائمه و پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله نیز بدین
رجوع خواهند فرمود حتی قائم آل محمد نیز زیرا که از برای هر مؤمنی خالص کمیت
و یکقل است سوای علی بن ابی طالب که از برای او دو قتل و یکوشت چنانچه خود
بیان فرموده است مقصد سیم از باب اول در کیفیت معاد
و احکام اصناف خلق و اسباب ارتداد است در آن سه فصل است
فصل اول در کیفیت معاد است بدانکه آن عبارت است

در کیفیت معاد

از رجوع ارواح با جساد خودشان و پیوستن به معنی قیامت و اعتقاد بر آن آنچه در آن
ذکر میشود واجبست پس واجبست اعتقاد بر وار نمودن نامحای اعمال خلق در قیامت
و آن نامه است که میت قبل از ورود نگیرین با مرد و ملک که افعال القبور تمام دارند
و این خود می نویسد بر بعضی کفن خود آنچه را که بعمل آورده است از صغیره و کبیره و شریست
و زیبا پس آن دو ملک میان آن را شق نمایند و برگردن صاحبش اندازند اگر عاصی است
از کوه احد شکنین تر شود و الا فلا و چون قیامت برپا شود آن کتابها بر وار نمایند
و باز برگردند پس هر گاه صاحبش محسن باشد از پیش رو بادست طست از او خواهد گرفت
و الا از پشت سر کتابش چنان بر پشتش میخورد که از سینه او بیرون آید و بدست
چپ آنرا بگیرد و وقوع معاد برای پادشاه اعمال است کما قال الله تعالی و انما
یؤخرکم لیوم فیما الا کهما ردیکم از آنچه اعتقاد بر آن واجبست بودن صراطا
و آن جبریت بر جنم کشیده شده که اول عقبه آن متصل است بحشر و صاعد است
بوی جنت و پایین صعود و نزول آن هزار هشتاد سال است که در آن پنجاه عقبه است
و در هر عقبه هزار سال توقف خلقت و آن پل از برای عاصی از دم شمشیر تیزتر
و از موبار کثیر اما از برای مطیع و سعت آن چون وسعت بین آسمان و زمین است
همچنین جوش کوثر نیز اعتقاد بر آن واجبست و از سحر کوثر آب در آن میریزد و
ساقی آن علی بن ابی طالب است و شفاعت میکند در آن روز محمد مصطفی صلوات الله
علیه و آله اهل کبائر است خود و طبیعت خود و سایر انبیاء سلف را و انبیاء
سلف از امت خود کسی را که خدا دین او پس ندیده باشد و ائمه علیهم السلام
شیعیان و مختار خود را و نیز واجبست اعتقاد بر بودن شش موجود طبیعی است

در احکام اصناف خلق

نکرد و جنان دنیا نیز موجود است نزد مغرب و ساکن باشند در اوار و اوج منتهی
تا نفخ صور بجهنمین گویا شدن اعضا و جوارح در قیامت بجهت شهادت دادن
بآن عمل باینکه کرده اند صاحبان در دنیا بجهت این اعتقاد به بودن میزان که گفته
باشد که در یکی حسانات را بخند و در دیگر سیئات را و بقول بعضی آن ولایت است
باشد و بقول بعضی عدل حق است و حق آنست که فرق مابین این سه قول نیست بجهت
واجبیت اعتقاد به بودن جهنم و دوزخ و مخلد بودن اهل آن در آن و مخلد بودن اهل
بهشت در بهشت و واجبیت اعتقاد بر آنچه قرآن مطلق است یا رسول خدا من خبر
داوه اند از سوال آخرین در قبر منبت یا نکد ایمان یا کفر را خالص نموده باشد و چنین
حشر و نشر و برنجین تحقیق کسی که در قبر باشد و ساعت و قیامت و مرصا
که آن بنائی و مقامی است بر صراط که نمیکند و هیچ بنده که مظلمه دیگر بر او باشد
بجهتین باید بر حق دانست آنچه در بهشت از نعمت باشد و آنچه در جهنم از عذاب
و قلبا اعتقاد بر حق و تحصیل علم تمام آنها بر هر یک از تکلفین واجبست
فصل دوم از مقصود سیم در احکام اصناف خلق است بدانکه احکام مردم
مختلف میشود باحوال ایشان پس هرگاه اعتقاد قلبی در اصول دین و احکام شرع
خاتم النبیین داشته بر آن عمل نمایند بدون شک و ظن و تقلید ظاهر باشند
و الامر تدو کا فرو بخش العین اند بدانکه قبل از بلوغ هرگاه کسی تقلید آنجهت پدر
و مادر یا غیر آنها یقین با موافقه از اصول دین حاصل نمود و تمام عمر بر آن حال باشد
ماند بدون شک و ظن و شبهه و احتمال خلاف بی عیب است علی الاقوی هم
در دنیا و هم در آخرت چرا که تحصیل یقین نموده است اگر کسی در اصول دین خود

فصل اول از احکام اصناف خلق

در احکام اصناف خلق

منظومه داشته باشد و بناست سعی و کوشش تحصیل یقین از برایش ممکن نشود در این صورت حال و مجهولست و در آخرت بمعاقب و بی‌مواخذه اگر چه در دنیا طهارت و نجاست او غیر معلوم است ولیکن اگر تحصیل یقین در اصول دین ممکن بود و نکرد و بر منظر باقی ماند حکم شک دارد و نجس می‌باشد و در آخرت غیر ناجی باشد هرگاه کسی در اول بلوغ در صد تحصیل اصول دین بر آید بعد از چنانچه که گذشت یقین از برای او حاصل شد درین صورت ظاهر و احکام مسلمانان بر او جاریست ولیکن هرگاه قبل از حصول یقین از اصول خود میر و بجهت آن در آخرت بی‌مواخذه و بی عقابست اما در دنیا در طهارت و نجاست او محل تا مل است مشکیه بدانکه تحصیل اصول دین نشود حکم بر حوب نماز شکل است اما نقص آن بعد از حصول یقین و احببت هرگاه در اول بلوغ مکلف ملتفت و در صد تحصیل دین خود نبود در این صورت کافر است و نجس واجب است بر پدر و مادر که در اول بلوغ فرزند خود را تمیّه و حالی نمایند که خدای و خالق داری ترا و همه مخلوقات را خلق فرموده است و او جامع جمیع کمال و منزّه و برتری از صفات فقر و عیب می‌باشد و اگر و ابدی باشد و مکانی ندارد و تغییری بر او روا نباشد و او را پیغمبر است از جمیع پیغمبران نامش محمد این عبد الله و احکام او جمیعاً از جانب خدا و حقست پس او را کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را تلقین او نمایند که بگوید یا اینکه بدن او طاهر شود پس کم کم عدد ائمه و معاد و تفصیل آنها را با و بفهمانند تا باقی احکام دین بر او مترتب شود که هرگاه در این امر تأخیر شود اگر چه کم و زار از اول بلوغ باشد کار او بسیار مشکل شود ولیکن هرگاه کسی در خاطرش تمام اصول دین باشد تا بعد از بیانات آنها نتواند نمود خللی و نقصی در دین او وارد نمی آید هرگاه کسی بظواهر شهادتین را

بر زبان جاری نماید مسلم و طاهر است اگر چه اعتقاد قلبی او معلوم نباشد هرگاه
کسی شک در اصول دین داشته باشد و خود آنرا ظاهراً بر کند بیشک بحسن باشد و هرگاه
خود ظاهر نکند اما از افعال و کردار او معلوم باشد مثل سبیه ضروری از ضروریات
دینیّه را سهل شمارد یا مرتکب محرمات بشود در این صورت نیز عقد زن مسلم از برای او
جائز نیست هرگاه کسی کلام شگفتناک بگوید مثلاً سبیه بگوید اگر خدای باشد فلان کار میکند
یا اگر حرف زنی چو خواهی کرد یا اگر خدائی دارم چنان خواهد نمود یا اگر قیامتی باشد
بهم میرسیم چنانچه این الفاظ بلسان عوام الناس جاری هستند پس هرگاه اعتقاد
این باشد از اینکه حسد یا قیامتی هست ضرر ندارد و الا گوینده آن چنین است
بخش العین و کار باشد بدانکه هرگاه کسی را در بلاد مسلمانان ببینی مادامیکه حال
او بر تو معلوم نشود باید او را طاهر بدانی مگر آنیکه بر تو ظاهر شود کفر یا ارتداد او که در
این صورت بحسن است پس متوجه باش که باندک چیزی مرتد نشوی و بواسطه این دنیا
دنی در آخرتی که محتاجی از برای آن نیست معذب نمودی **فصل سیم** در مقصد سیم
در اسباب ارتداد و حصول آن بستم چیز میشود یا بدل یا بزبان یا با اعضا و جوارح
تا بدل مثل سبیه بعد از یقین باصول دین در آن شک نماید یا در دل قصد کند که بعد ازین
کار خواهم شد یا اینکه دخل دین فرنگی یا غیر آن از کفار خواهم شد یا اینکه اگر فلان امر
اتفاق افتاد کار فرمایم اگر چه بعد هم کار نشود مرتد و بحسن باشد اما بزبان مثل سبیه
منکر اصول دین یا ضروری از ضروریات دین شود چون نفی صانع لم یزل یا نفی صفاتی
از صفات او یا اثبات خلاف حکمت در کارهای او یا اثبات عبث در افعال او
یا نفی نبوت یا سعاد مطلقاً خواه از روی استهزاء باشد یا شوخی و طعنه یا اینکه

در اسباب ارتداد

انکار نماز و روزه و خمس و زکوة و غیره است نماید اما حصول ارتداد باعضاء
 جوارح مثل سبکی استخفاف قرآن را بر زمین انداختن یا حدیث و اسماء الهیه و غیره
 استخار یا اینکه پاره کرده و در پیش از دیا لکد بر پشت از مذموقا بهر نحو که استخفاف
 نماید در هر یک از آنها کافر و مرتد و نجس العین میشود پناه میبرم بخدای عالمیان
 از کفر و مرتد و معصیت کافرین باب دوم از اثبات حق در
 احکام نماز و روزه است و در آن چهار مقصد است مقصد اول
 در مظهرات و نجاسات و احکام غسل و وضو و تیمم و در آن شش فصل است فصل اول
 در مظهرات و آن سیزده می باشد اول از آن آب است که مظهر است هر چه
 را که قابل تطهیر بوده باشد غیر آن چون سبک و خوک مثلا بخاره بعد از کربا شد یا
 لیکن اگر کمتر از کربا باشد یا مستغرق بخیزی غیر نجس که در زنگ و بویا مزه تغییر کرده باشد
 بجز ملاقات با نجس نجس نشود قریع بدانکه تعریف کربا است که بوزن تبریزی
 هشت عباسی صد و بیست و هشت من باشد بقیصه است مثقال و کب است
 در هر یک از طول و عرض و عمق سه وجب و نیم باشد و هر گاه در اندازه هشت
 کلا یا بعضا اختلاف باشد مجموع چهل و دو وجب و هفت من وجب باید بوده باشد
 دویم از مظهرات آن آب است که پاک میکند زمین و غیر منقول را مطلقا خواه
 روئیده باشد مثل درخت و گیاه قائم در زمین یا غیر روئیده باشد مانند دیوار
 و در و پنجره و سقف و خواه آنها در حالتیکه تر باشد و باقی آب خشک شود یا
 خشک باشد و ترکند آنها را تیمم از مظهر است زمین است و آن پاک میکند
 چکمه و نعلین و قدیم را بر اهرقن یا لیدن بر زمین بکشتن عین نجاست ایل کرد

در مظهرات

در مظهرات

در مطهرات

۱۵
در مطهرات
در مطهرات

اگر چه احوط راه رفتن بر زمین است بقدر پا نژده ذراع هر گاه کمتر بر طرف شود و
الآن زیاده تا بر طرف نشود اما در امثال آن مثل عصا و ازاده و غیره تمسک عدم طهارت
بلکه احوط التمسک بغلین و چکمه است نه غیر آن و احوط بلکه اتوی طاهر و خشک بودن
زمین است چهارم اسلام است که پاک میکند بدن و رطوبات کافرا از آب دهن
و دماغ و بلغم و امثال آن با آنچه را که مستعمل سیدین اوست از نو و ناخن و دندان
آنچه را تمس بر طوبیت قبل از اسلام نموده بخش است حتی عرق قبل از اسلام که در حین
اسلام باقی ماند در بدن او علی الاحوط پچنین جدا شدن عنانه مطهر طوبیت باقیه
در لباس و غیره است بعد از فشار علی الاحوط آنچه از مطهرات انقلاب باشد
مثل قلب شدن شراب بر سر که بلکه طرف آن نیز با طبع پاک میشود ششم استحاله بدن
یعنی بدل شدن حقیقت بخش یا بخش چیز غیر بخش مثل افتادن سگ در نعل زار و
شدن آن که نعل طاهر است یا سوختن بخش که خاکستر آن پاکست اما در غائل احوط
اجتناب است بهیتم انتقال است یعنی نقل بخش بقا میگوید محکوم بطهارت باشد
بجب اسم اگر داخل اسم آن شود مثل دم صاحب نفس سائله که نقل شود بطوبیت
غیر صاحب نفس سائله مثل شیش و یکت و کنه و امثال آنها که نسبت آن خون
با حیوان داده شود و از آن بابت دخول آب بخش بجز بوق اشجار و غیره
هشتم از مطهرات کم شدن و وثلت از آب انکوار است بعد از جوش و غلیظ
آن آب است که نجاست آن بسبب عدم ثلثان و جوش آمدن باشد لیکن غلیظ آن
تا قلیب و هوا احوط است تا بابت و احوط اینکه بکسل و وزن هر دو بخش باشد
از اوالت مخصوصه آن هر گاه در آن زنند و بعد از ثلثان بیرون آورند ضرر ندارد

انما یجوز
در مطهرات

عظم زوال عین نجاست است از باطن بدن مثل باطن دماغ و دهن و گوش و احوط
 اجتناب از خدائیت که باقی میماند پسای دندان هرگاه نجس شود و نجس بودن
 دهن از بول پاک میشود و دفعه مضه نمودن با سبب بلکه از غیر بول نیز بد و دفعه علی
 الاحوط دهم از مظهر است بیرون آمدن خونت از محل نزج یا خرچوان حلال است
 بقدر متعارف که بان حکم بطهارت و باقیه در اغضای ماکوله میشود و غیره از دهم
 شکت استنجاست و خوان آن از کهنه و غیره و معتین است در آنجا ببول پاک و جائز
 التقصیر و غیر تحریر و غیره و با الاحترام بودن و هرگاه ببول از لاله نشود و زیاده
 کند تا بشود و آن پاک نیست و مخج غایت را هرگاه نجاست نرسیده باشد بغير
 محذوکه عادت قرار گرفته است بر نجاست آن و الا معین است بآب و از دهم
 استبراء است که بان حکم بطهارت و طوبیث مشتبیه ببول و منی میشود و الا نجس و
 استبراء در منی ببول است و در بول ببول دفعه مساحات بقوت این رخ مقعد تا بخ ذکر
 تا سر حشفه و احوط نیز سه مرتبه فشار دادن سر حشفه است نیز دهم از مظهر است
 غایب شدن مسلم است اگر بحدی نرسیده باشد با علم نجاست در بدن یا چانه
 او یا چیز دیگر و حاضر شدن او با احتمال تطهیر طاهر است و احوط اینکه احتمال او
 بچیزی باشد که طهارت در آن شرط است محتمل و ویم از مقصود اول
 باب دوم در نجاسات است و آن یازده میباشد اول و دوم و اول
 بول و غایت حیوانیت که صاحب نفس سائمه باشد یا نیکه خون او در وقت
 نزج یا خرچونده باشد خواه مسخراتی باشد یا دریائی پرنده باشد یا چرند خواه
 حرام الاصل باشد چون انسان یا حارضا چون حیوان جلال یا حیوان مکمل

در نجاست

و حلال گوشت
نباشد

در نجاسات و کیفیت غسل

۱۷

انسان در بایا فرجائیم و چهارم و پنجم از نجاسات میت و خون و منی حیوانیت
که خون چنده داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا نباشد لیکن غنی که مشتمل
بخمس باشد یا بعد از پنج در اعضای ماکوله حیوان حلال گوشت باقی میماند حکم طهارت
اوست ششم و هفتم از آن سگ و خوکیت که در غیر دریا ساکن باشند یا نه
صحرایی نباشند آنها را نه دریایی همچنین هر چیزی از اجزاء آنها حرام است
و نجس ششم از آن کافراست مطلقا حتی مجوس و نصاری و یهود و مرتد نیم شربت
و هر مسکروانی اگر چه بخله هم نجس است دهم فحشاء است که از جمل حی آید و معتبر
در آن صدق اسم است در عرف عرب یا زدهم از نجاسات بنا بر احوط عرف
جنب مجرام و عرق شتر جلاست بلکه هر حیوان حلال مطلقا خواه آن عرق درین
حصول جنابت باشد یا بعد در زن باشد یا مرد از زنا و لواط باشد یا وطی سبیه
و غیره از آنچه حرمت آن ذاتی است بلکه در وطی روز روزه و طهارت قبل از کفاره
نیز علی الاحوط همچنین جنب بحلال هم اگر مجرام جنب شد عین نجس است فصل سیم
از مقصد اول باب دوم در احکام غسل و توضیح حکم وضو و تیمم است بدانکه
کیفیت غسل بردوشتم است ترتیبی و ارتسائی اما ترتیبی بعد از نیت نمودن قول
شستن سر و گردنست تمام آن و واجبست که آب را بر روی سر و پیش برسانند
و نیز آنچه از گوش و دماغ و چشم و دهان ظاهر باشد باید بشوید پس طرف راست
بر زانوی او بشوید تا سرگشتان بلکه بجهت یقین نیز قدری از گردن و دوش و جانب
چپ را از قبل و بعد از شستن نماید و احوط شستن تمام عورتست بجهت یقین پس از آن
طرف چپ مانند طرف راست بشوید و باید ترتیب مذکور را از دست نهد اما

نسخه

در کیفیت غل و وضو

۱۸

صورت غل از تماسی بودن تمام اعضا و جوارح است زیرا آب نجو که جمیع بدن را
آب فرا گیرد حتی زیر مو و ناخن اما احکام مطلق غل چهار تماسی و چه ترقی چینی است
که باید آید لا آب غل ظاهر باشد یعنی نجس بلکه مشبه نجس بهم نباشد و نیز وجبت که مطلق
باشد باینکه مضاف باشد کلاب و امثال آن از مضافات نباشند چنان و آب
که آب و مکان غل مباح باشند یعنی نجس بلکه مشبه نجس نیز نجو محصور نباشند
همچنین باید بدن غل کنسند تا پاک باشد قبل از نیت نجس و طهارت آن
بعد از ازاله عن نجاست از آب قلیل بدو مرتبه است و از آب کثیر نیز بدو مرتبه
در آن بدو مرتبه چنان باید قبل از نیت آنچه را که در دست و پا و سایر اعضا است
که مانع از وصول آبست بطا هر شوره دور نماید مطلقا خواه انگشت و امثال آن باشد
یا چرک یا چربی و نحو آن هر چه باشد بدانکه احکام وضو و تیمم نیز مانند احکام غل است
مگر اینکه علاوه است در وضو و تیمم موالات یعنی بعل آوردن آن پی در پی
فصل چهارم از مقصد اول باب دوم در کیفیت وضو است
بدانکه طریقه ساختن وضو آنست که بعد از نیت آن اولاروی را از پشت نگاه
موی سر تا آخر نخ بجنب طول بشوید و در عرض آنچه را که فراموش است ایستاد
و سطحی بلکه قدری از اطراف نیز بجهت حصول یقین زیاده بشوید بعد از آن دست
را پس دست چپ را از مرفق الی سر انگشتان از سمت اعلی بشوید بلکه از
مرفق هم قدری بالاتر بجهت حصول یقین بشوید و باید سیاط را در آنرا از دست
نزد پس از آن با بماند بطلوبت که با هدایت از وضو در دست با نیت است
مسح نماید از پیش روی بقدر متما کافیه است و افضل بقدر سه انگشت است

علی الاط

در کیفیت

در کیفیت تیمم

۱۹

پس از آن بلافاصله با همان رطوبت پشت پای راست را پس پشت پای چپ را
از سرگشتان تا کعبین مسح نماید بلکه تا مفصلین علی الاحوط و باید ترتیب را به
مذکور از دست نهد با سهوالات در آنها چنانچه مذکور شد به فضل تیمم از
مقصود اول باب دوم در ذکر چیزیست که تیمم بر آن جایز است
بدانکه پیش از تیمم میتوان نمود اول خاک دوم ریت تیمم زمین چهارم نمک
پنجم غبار ششم گل و لیکن تا خاک خالص مکن باشد بر آن باید نه غیر آن علی الاحوط
پس از آن بر ریت و بعد بر زمین و بعد از آن بر نمک و بر فرض عدم قدرت
با آنها جمیعاً بر غبار خالص پس از جمع آن هر چیزی که باشد از آبسه و فروش یا لاسب
و امثال آنها و شرط است در آنها احکامیکه در آب و مکان غسل مشروط بودند
و هرگاه در آنها غبار نباشد تیمم بر آنها جایز نیست پس از آن بر فرض عدم قدرت
بر آنها بر گل خالص تیمم کند بشرط عدم قدرت بر خشکاندن آن و لیکن اگر نمک
و غبار هر دو مکن باشد جمع نماید و اگر مکن نشد مگر نمک و گل احوط بر جمع است
میان تیمم بنمک و گل مردود بدان که تیمم نمودن بر معادن و غیر زمین مانع
اشنان و امثال آن است لا جایز نیست و بر زمین شوره زار مکروه است فضل
ششم از مقصود اول باب دوم در کیفیت تیمم بدانکه واجبست
در تیمم که بعد از نیت بداند که این تیمم بدل از وضو است یا غسل بقصد تعسین
احد یا بجا آورد قربة الی الله پس از آن دست بر نهد بر آنچه بر آن تیمم میکند و دو
دفعه علی الاحوط دفعه اول بخیزد بجهة پیشانی و پشت دستها و دفعه دیگر دو مرتبه
یکی از برای پیشانی و دیگر بجهة پشت دستها و تیمم این است که مسح شود از سرستگاه

در تیمم

در تیمم تیمم بر هر چه باشد
که در آن غبار نباشد
و اگر غبار باشد
و در آن غبار
باشد تیمم بر آن
جایز نیست
و اگر غبار
باشد تیمم بر آن
جایز نیست
و اگر غبار
باشد تیمم بر آن
جایز نیست

در نوافض و ضو

موی سر تا سراغ علای دماغ بلکه احوط مسح تمام حاجین است بحد و کف دست پس
از آن با کف دست چپ پشت دست راست را مسح نماید از تمام بند
دست تا سر انگشتان پس از آن بهین طریق پشت دست چپ را با کف دست
راست مسح نماید بدانکه تیمم در صورتی جایز است که وضو غسل ممکن نباشند
و الا فلا توضیح بدانکه در اعضای تیمم مسح را بر مسح باید کشید بلافاصله چیزی
با ترتیب و موالات در آنها بطریق و ردیف مذکور بلکه باین وضو نیز
باید موالات بوده باشد و هر حکمی که در مکان و آب غسل بود در مکان تیمم و آنچه
که تیمم بر آن بنمایند جاریست مقصد دوم از باب دوم در بیان
نوافض و ضو و موجبات غسل و احکام خون حیض و نفاس استحضار و در آن
پنج فصل اول در نوافض و ضو و آن به هفت چیز حاصل میشود اول
دوم و تیمم بول و غایت و بادست که از محده بیرون شود مطلقا خواه از
موضع متعارف خارج شود یا غیر آن و خوا با صدا باشد یا بی صدا که وضو را می شکند
چهارم رطوبت مشبه ببول و منی است که ظاهر شود در حال استبراء یا قبل از آن
نه بعد چیم خوابت هرگاه غالب شود بر چشم که نه بیند چیزی را یا نشنود صوتی را
ششم بیوشی است که در اندام و بدن شخص ظاهر شود بجهتیکه احوال خود را نفهمد
مطلقا بطل وضو است خواه از جنون باشد یا مستی یا چیز دیگر بضم از توان
وضو خون استحاضه قلیله است فقط لیکن کثیره و متوسطه علاوه وضو باعث
غسل هم میشود فصل دوم از مقصد دوم در بیان چیزهاییکه ناقض وضو است
و علاوه باعث غسل هم میشوند و حصول آنجا به هفت چیز میشود اول از آن منی است

و سبب
تیمم

در نوافض و ضو

در نواقض وضو و غسل و احکام حیض

۲۱

هرگاه قبل از تمام سه غسل باشد و بعد از مردن و سرشدن او و نجاست میت
نیز بعد از سر شدن است بلکه قبل از سر شدن و بعد از مردن علی الاغوی و احوط
و توهم از آن استمناء است یعنی طلب منی کردن یا انزال اگرچه بخيال هم باشد
مطلقا لیکن در صورت عدم انزال نه ناقض وضو است و نه باعث غسل شستن
از آن احکام است یعنی جنب شدن در خواب چهارم جماع است مطلقا خوابا انزال
منی بوده باشد یا نه و تحقق آن یا بغایب شدن شسته است در قبل یا در بر زن زبرا
مرد و زن یا در پسر یا وطی بهیمه یا بیرون آمدن منی از مرد یا زن هیچ خون حیض
و ششم خون نفاس و هفتم خون استخاضه کثیره و متوسطه یا باشد و جمیعاً
ناقض وضو و باعث غسل میباشند و کیفیت احکام هر یک در مقام خود
مذکور خواهند شد انشاء الله تعالی شانه فیصل سیم از مقصود دوم که
دویم در احکام خون حیض است و آن خونیت که از طرف چپ فرج زن بیرون
می آید و علامت آن اینست که گرم و سیاه و جنده است در غالب اوقات
و بآن عادت بهم میرساند زن در هر ماه پس در صورت علم بآن بی اشکالست
و آنرا هرگاه بخوبی دیکر مشتبه شد پس بجهت حصول اطمینان هر دو پارامالانزوه
بر دیوار بگذارد و بر پشت بخوابد و در فرج خود قدری پنبه بگذارد و کمی صبر کند
پس از آن آهسته آهسته از بیرون آورد و در آن ملاحظه کند که خون تمام پنبه را
گرفته باشد بی شک از حیض باشد و هرگاه خون احاطه به پنبه نکرده باشد بلکه
دو آنرا مانند حلقه گرفته باشد حیض نیست بلکه آن خون بکار است بشرط
اینکه قروح و صروج اندرون فرج را احاطه نکرده باشد مثل احاطه بکارت یا نحو

خون از چپ فرج

در کیفیت حیض

۲۲

بسیار در فرج او نباشد که نتوان تشخیص نمود آنرا و هرگاه از دو طرف فرج بیرون
آید پس هرگاه بدون امتحان مذکور ضعیفه عبادتی را بمل آورد باطل است مطلقاً
اگر چه بعد هم ظاهر شود که خون بکارت یا خون قروح و جروح بوده است و هرگاه
به بین خونیکه مشتبه باشد با نفاس مثل اینکه احتمال ولادت بداد و علم آن داشته
باشد یا چیزی از او بیرون آید که شک کند که انسانیست یا مبدأ انسان یا غیر
آن پس در اینصورت هرگاه خون به بین از حیض محسوبست خصوصاً هرگاه با عاود
هم اتفاق بیفتد بهم چنین در تجاوز از دهم هرگاه خون دیده شود با اوصاف
حیض در آن از خون حیض است و هرگاه بر سه روز خون منقطع شود و سرسید
بروز دهم باز دیده شود و منقطع گردد پس اگر مجموع از ده روز نیکند و کلاً
از حیض است همچنین خونیکه بعد از روز سیم از عاود دیده شود و به روز سیم
بند شود آن خون حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا جروح است و حیض
با حمل هم بنا بر اقوی جمع میشود و خونی که ضعیفه قبل از سال نهم یا در حال پس
می بیند غیر از خون حیض است بدانکه حدیاس در قرشی که مراد سیده است تمام
شدن سال شصت میباشد و در غیر قرشی تمام شدن سال پنجاه میباشد
بدانکه اگر در دو ماه دو دفعه مساوی خون دیده باشی صاحب عادت خواهی
بود پس اگر در وقت و عدد هر دو مساوی خون دیده باشی مثل اینکه در ماه
اول خیزد از اول آن و در ماه ثانی نیز خیزد از اول آن خون بیانی ترا حساب
عادت عدویه و وقتیه نامند و هرگاه در یکی از آن دو مساوی خون دیده
باشی مثل اینکه در ماه اول از اول آن خیزد و در ماه دوم از آخر آن خیزد و

در احکام حیض

۲۳۸

خون بی بی صاحب عادت حدویه باشی نه وقتیه و هرگاه از اول ماه اول بخیزد و از اول ایامی شش خون دیده باشی صاحب عادت وقتیه هستی نه حدویه و هرگاه در یکماه یا زیاده از دو ماه اتفاق بعین مثل آنچه را که در دو ماه مسوق مذکور شد نیز ترا صاحب عادت حدویه وقتیه گویند یا یکی از آن دو و بیان آن مثل بیان آن ماه مذکور می باشد باینکه صاحب عادت وقتیه مضطربه یکی است مضطربه عبارت از آنست که فراموش کند عادت خود را پس از آنکه صاحب عادت مستقره شده باشد و آن در هر ماه هفت روز را حیض قرار میدهند پس حکم مذکور در باره مضطربه در صورت فراموشی عادت مختلف ندارد در صورتی که حد دو وقت را هر دو یا حد هفت را فراموش نموده باشد اما اگر وقت مبتنای را فراموش کرده باشد در آن تقصیری است که این مختصره را کنجایش آن نیست همچنین حکم زن مبتدیه یا مضطربه یکیت در اینکه در هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد و این حکم در صورتی که ممکن نباشد او را یا چنانست یا در اطلاع بر حال خود یا رجوع نمودن به عادت اقوام و خویشان پدری و مادری یا یکی از آن دو مانیکه از برای او خوشایندی نباشد یا باشد و متفق نباشند یا مطلع شدن بر حال ایشان ممکن نباشد و الا در صورت امکان عمل آنها باید نمود و مبتدیه عبارت است از کسیکه تازه خون دیده باشد و عادت او مستقر نشده باشد توضیح باینکه در صاحب عادت حدویه مبتدیه خلافت و اقوی آنست که بجز دیدن خون ترک عبادت نکند و احوط جمع میان افعال مستحاضه و زکون حایض است خصوصاً هرگاه خون بصفت حیض نباشد و منتهای مدت دیدن خون حیض ده روز است نه زیاده و قل آن سه روز و دو شب

در احکام نفاس

۱۲۴
در احکام نفاس

که بخورد و بدن خون حیض ترک عبادت نماید فصل چهارم از مقصد دومیم باب
دومیم در احکام خون نفاس است بدانکه نفاس خونیت که از فرج زن در حین زائیدن
با فرزند بیرون آید اگر چه مضغه بلکه علقه سیم باشد یا بعد از تولد آن تا قبل از تمام ده
روز و هرگاه ده تمام شود و بعد از آن خون دید نفاس نخواهد بود و اگر
مدت آمدن خون نفاس ده روز است و قل آن بقدر یک خط می باشد یا بیش
تجدیدی از برای آن نیست و آنچه بر جایض است از احکام جمیعاً نیز نفاس جایز است
بدانکه هرگاه زنی صاحب عادت مستقره شده باشد نفاس او بقدر عادت و خوا
بود و لیکن هرگاه بر کثر از ده یا برده خون او منقطع شود نفاس او تمام مقدار است
و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس اوست و تتمه استحاضه و در اینجا ده روز از نفاس
نفاس قرار دهند و نیز اعمال مستحاضه را بجا آورند علی الاحوط و اولی جمیع است
تا هیجده روز و همچنین در وقتیکه که در اول و آخر یا در تمام مدت مذکوره خون
بخلاف اینکه اگر در یکی از اقل یا آخر یا اوسط خون دید نفاس او مقدار دیدن
خونست چنانچه اگر در اوسط و آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس او منقطع
بطرفین و زمانیکه باین آنت خواهد بود فصل پنجم از مقصد دومیم باب
دومیم در احکام خون استحاضه است و آن بر سه قسم است قلیله و متوسطه
و کثیره و تعریف قلیله آنست که منبه را که در فرج خود میگذارد خون با و برسد
و آنرا فرو نگیرد تمام او متوسطه آنست که خون در منبه فرو رود اما از آن نکزد و دو
کثیره آنست که خون از منبه گذشته بکثرت برسد خواه از کثرت بگذرد یا نه و حکم قلیله
آن آنست که از برای هر نمازی که وضو لازم است و پس و در استحاضه کثیره غلبه

در احکام نفاس

و هیبت یکی از برای نماز صبح هرگاه نماز شب را نکند و الا جمیع نماید میان نافه شب
و آن با غسل آن چنانچه از برای سایر نوافل شب و روزه کفایت غسل بر یک از
فرائض آن دیگر از برای نماز عصر که جمیع کند میان هر دو یکی دیگر از برای
مغرب و عشا که جمیع کند نیز میان هر دو و هرگاه بخوابد که هر نماز بر ابیست غسل
بکند نیز جایز است و غیر از سه غسل مذکور نیز از برای هر نمازی که وضو واجبست
و در استحاضه متوسطه حکم قلیله را که از برای هر نمازی که وضو باشد واجبست
باز یادنی بخنسل در وقت صبح هرگاه استخوان قبل از نماز ظاهر شود باوصاف
آن و الا حکم قلیله را دارد بلکه این حکم در هر نمازی بنا بر احوط جاریست و خون
استحاضه باین نسبت یک اندازه پیاد پس هرگاه تبدیل روی و مثل سبکه
قلت بکثرت یا کثرت بقلیت مثلاً برگردد حکم آن نیز برگردد پس هرگاه قبل از
غسل نمودن از برای نماز صبح مثلاً کثرت بقلیت برگردد کفایت میکند غسل
و اگر آن پیش از غسل نماز ظهرین باشد و غسل کفایت چنانچه هرگاه بعد از
نماز صبح قلت بکثرت برگردد و غسل باید نمود و هرگاه بعد از نماز ظهرین باشد
بخنسل همچنین هرگاه بعد از نماز صبح قلت بتوسط برگردد بر او یک غسل است
علی الاحوط همچنین آن خونی که باعث غسل یا وضو میشود از هر یک اگر کثیره و غلیظه
و قلیله بایست که و قرع آن قبیل از ایقاع نماز باشد اگر چه در غیر وقت نماز
باشد بشرط اینکه بجهت آن خون غسل یا وضو بعمل نیامده باشد پس از دیدن آن بیک
بر زن و هیبت که پنبه را بجهت نمایند تبدیل نماید پنبه ظاهر و فرج خود را نیز
باید بشوید و ظاهر نماید بلکه احوط است که گهنه را بدل نماید اگر کثرت شده باشد چنانچه

در شرایط صحت نماز

۲۶

در بیان شرایط صحت نماز

احوط آنست که بعد از غسل یا وضو نماز را تا خیر نماید بلکه در صورت عدم ضرر ایستاد
در بیرون نیامدن خون بنماید و الا آهست تمام واجب نیست بدانکه هرگاه در حین
حدث صادر شود و اجنبیت عاده آن مطلقا مقصد تسیم از باب دومیم
در بیان شرایط صحت نماز و احکام لباس مصلی و واجبات و منافیات نماز
و سجده سهو و کیفیت نماز احتیاطی و شکایات نماز است و در آن جهت
فصل است فصل اول در شرایط صحت نماز و آن ده چیز است اول از غل
واجبی است مثل غل جنابت و منیت و حیض و نفاس و استحاضه و دویم
وضو است از برای محدث غیر جنب بشرط صحت و شرعی بودن آن تسیم پنجم است
در صورت عدم امکان مثل وضو چپت ارم سجده بر ما یصح السجود علیه
بنمودن یعنی ماکول و مشروب و معدنی و پوشیدنی تسیم از برای مردان
پوشیدن عورت خود را که عبارت است از قبل و دبر و بیضتین
ناف تا برانواع علی الاحوط و از برای زنان تمام اعضا را حتی موی سر که در عرض
صورت و ظاهر پشت پانصد تا طین آن علی الاحوط بلکه احوط تسیم جمیع است که مقدار
واجب از موضع سجود از پیشانی تسیم طهارت در موضع سجده و لباس بدن
مصطی است که بنجاست هر یک از آنها نماز باطل میشود بهنقم مباح بودن
لباس فرش و مقام نماز مصطی است یا اینکه غصبی بلکه مشتبیه بعضی نیز مخصوص
نباشند پنجم نیت است یعنی دانستن فعلی را که بعمل می آورد و باقین آن قصد
قرب و آن نهم استقبال بقبله است در حال نماز یعنی قدم استند بار و انحراف
بان دهم از شرایط صحت نماز و دخول وقت نماز است که هرگاه نماز و آچی قبل از

وقت آن واقع شود باطل است فصل دوم از مقصد سیم باب دوم
در بیان احکام لباس نمازگزار است بدان که احکام لباس مصلی بر دو قسم است یعنی
در نماز حرام است بجهت مردان فقط و آن انکشاف طلاء و خوات پوشیدن است همچنین
پوشیدن طلاء با ف و طلاء زری و لباس ابریشمی چنانچه که نماز مرد بآنها باطل و پوشیدن
او آنها را مطلقا حرام است هر چند در حال نماز هم نباشد لیکن بجهت زنان طایفه
و صحیح است بعضی دیگر است که نماز بآنها مطلقا باطل است خواه با مرد باشند
در حال نماز یا باز و اقوال از آن جامه غضبی است بلکه شنبه نصیب پوشیدن است
در نماز دوم پوشیدن لباسی که کمتر از سائر عورتین باشد سیم نماز بدون باطل
حیوان ماکول اللحم که ترکیه و فرج آن از دست مسلمانان نشده باشد یا شده باشد
و از حال کوشش نباشد اگر چه شرعا طاهر و پاکست لیکن نماز بآن باطل است
مگر خرو و خجاس که شنی است چهارم بقدر در هم نفلی خون نجس با مصلی بودن است
چه در بدن او باشد یا لباس که بآن نماز و باطل خواهد شد لیکن دماء ملائکه که عبارت
از خون حیض و نفاس و مطلقا آخضا است مطلقا مبطل نماز نیست اگر چه از در هم نفلی
هم کمتر باشد بلکه از خون حیوان غیر ماکول اللحم هم مطلقا آخضا است علی الاحوط
و اولی تخم کورک و موسی حیوان غیر ماکول اللحم در حال نماز با مصلی بودن است مثل
چسبیده بودن موسی که به مثلاً مطلقا هر چیزی از اجزای حرام کوشش که باشد نماز
بآن باطل است ششم در نماز با مصلی لباس نجس بودنت اگر چه کمتر از سائر عورتین هم
باشد علی الاحوط مثل کلاه و بند زیر جامه نجس و نحو آنکه نماز بآنها باطل است
همچنین باطل میشود نماز بجل نمودن نجاست در نماز اگر چه بنفوذی هم از برای آن نجاست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در سجده

مثل اینکه در شیشه باشد و سرازیر و غیره گرفته باشند فصل سیم از مقصد سیم
 باب دوم در بیان واجبات نماز است که بمنزله مقارنات اوست
 و آن یازده است چنانکه آیت کبری است و مراد برکن آیت که ترک آن عباد را
 باطل میکند مطلقا خواه بر وجهی یا سهوا چنانکه بیان و اول آن قیام است
 در تکبیرة الاحرام و تکبیر متقبل بر رکوع دوم نیست و سنده اوست تا آخر
 عمل یعنی بیرون رفتن از قیام نماز و آن در حکم رکوع و شرط صحت است در هر عبادت
 سیم تکبیرة الاحرام است بلفظ الله اکبر بطور صحیح و آن کن است چهارم رکوع است
 در هر رکعت یک مرتبه مگر در نماز آیات که در هر رکعت پنج مرتبه است پنجم سجده است
 در هر رکعت دو مرتبه و بدانکه این پنج امر مذکور کلماتی است که در هر رکعت واجب
 و بیکر آن غیر رکوع باشند که اول آن ترتیب است پنج مذکور دوم ذکرهای ثلاثه
 یعنی ذکر رکوع و سجود و تسبیحات اربع اما ذکر رکوع کافیت در آن نیست چنان
 ربی العظیم و بگفته یک مرتبه و احوط با وسعت وقت سه مرتبه است یا گفتن تسبیح
 سبحان الله و در حال ضرورت یک سبحان الله کافیت و ذکر سجود نیز مثل ذکر
 رکوع است مگر اینکه العظیم در تسبیح کبری بدل بالا علی شود لیکن تسبیحات اربع در
 رکعت سیم از سه رکعتی و سیم و چهارم از چهار رکعتی است بلفظ سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اکبر یک مرتبه و احوط سه مرتبه است و این استیاضا ترک نشود
 بلکه احوط تر خواندن استغفار است یک مرتبه در آخر آنها یا اینکه گفتا شود بعد از تسبیح
 ستوم از واجبات غیر رکعی نماز قرائت حمد و سوره از سوره های قرآن باشد و سوره
 سوره برائت یا ترتیب در میان آیات و کلمات و حروف و دو نیم الله چهارم

در منافیات نماز

۲۹

تشهد است بلفظ اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و
رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و در ذکر آنها واجب نشسته بودن و قرار گرفتن
پنج از واجبات غیر رکنی نماز سلام است که در نماز واجبی واجب و در غیر واجبی شرط
صحت نماز باشد و آن جزء نماز است نه خارج از آن و بیرون می رود از نماز بجز رکن
از سلام علینا و السلام علیکم و لیکن احوط جمع است غنیم از واجبات غیر رکنی در
نماز مؤالات یعنی عرفا بعمل آوردن نماز را پی در پی پس مجموع یا زده می باشند
پنج آن یکی و شش دیگر غیر رکنی توضیح بدانکه واجب در هر یک از اذکار واجبات
نماز مؤالات و ترتیب محافل بر عربیت و اداء حروف از مخارج طبیقه و
عدم مخالفت در حرکت اعرابی و بنایی نمودن است فصل چهارم از
مقصد سیم باب دوم در بیان منافیات نماز است و حصول آن پانزده
چیز است اول و دوم از آن اکل و شربت یعنی خوردن و آشامیدن نماز
عمدا اگر چه اندک هم باشد مثل غذای پایی دندان مثلا اگر صدق بر خوردن و نوشیدن
سیم خندیدن در نماز است خواه با صدا باشد یا بی صدا که حبس کند در دل گفته
یا بداحش و لیکن قسم که مایه صورت نماز نباشد عیب ندارد چهارم بکثرت
بجتاب نمودن نیویته باشد مثل گریه نمودن بر ضرر دنیا یا فوت کسی لیکن گریستن
از خوف الهی و نار و شوق جنت بلکه گریه بر سینه مظلوم حسین ابن علی علیه السلام
بلکه جهنم را ضرر ندارد پنجم تکلمی است که غیر از قرآن و دعا و ذکر خدا باشد
اگر چه بد حرف هم باشد یا تحریف که فمانده معنی باشد ششم و هفتم در نماز است
بستن است و گفتن آمین بعد از حمد بدون تعقیه و خوف ضرر بلکه در تعقیه نیز بنا بر احوط

در منافیات نماز

در منافیات نماز و سجده سهو

پنهان نماز نمودن و قیقه نکردنست در صورت امکان و الا ضرر ندارد و تیمم
ترک نمودن واجب از واجبات نماز یا زیاد و کم کردن چیزی از نماز است و آنها
هرگاه در ارکان باشند مطلقاً نماز باطل است خواه عمداً باشد یا سهواً چنانچه
در گاه در غیر ارکان باشند در صورت عمد یا جهل آن منافاتی ندارد است بدو
سهو که صحت پذیر است در هم از قبله روی خود کرد و ایندست در حال نماز
بتام صورت لیکن بکوشه چشم نظر نمودن مکرده و غیر مضرت یا در هم و
دوازدهم انحراف و استبداء بقبله است در نماز میل نمودن از آن یا پشت
کردن آن مطلقاً منطل و مبطل نماز است اگر چه سهواً باشد سیزدهم نماز
نمودن با جابه عضبی یا بر فرش عضبی یا بر مقام عضبی است بلکه مشتی عضبی نیز باشد
بجو مخصوص چپ ردهم و پانزدهم از منافیات نماز سکوت طولانی و فعل بسیار
بعل آوردنست در حال نماز بقدریکه عرفاً او را نماز گذارند گویند یا شکی از صورت
نماز بر رفته باشد مثل اینکه بازی کند یا ریش یا عمامه خود در نماز مطلقاً نماز باطل
میشود خواه عمداً باشد یا سهواً یا جهلاً فرغ بدانکه علم منافیات نماز از هر چیز الزام
است بجهت عوام زیرا که اغلب مردم باطل میشود نمازشان بر بدست آن
فصل پنجم از مقصد تیمم باب دوم در بیان سجده سهو است و آن
در پنج موضع واجب میشود اول و دوم در تشهد و سجده فراموش شده است
باینکه از روی فراموشی ترک نموده باشد یک سجده یا تشهد را تا بر کوع
رود تیمم چپ را هم تکلم بجا نمودنست یا سلام بجا گفتن از روی فراموشی سهواً
بلکه بجان بیرون رفتن از نماز در صورت سجده سهو واجبست پنجم از آنها سیه

در بیان
سجده سهو

در کیفیت نماز اجتهاطی

۳۱

سجده سه و جلوس در شگت میان چهار رنوخ است در حال قعود در نماز چهار رکعتی
 بلکه احتیاطاً در هر زیاده و کم نمودن از نماز سجده سه و جلوس خصوصاً قعود موضع قیام
 بعد از آوردن یا قیام موضع قعود و این است سیاط ترک نشود قریح بدانکه هرگاه رکعتی
 از نماز کم شود تا اینکه داخل بر رکعت دیگر شود نماز باطل است و الا بر گردد و آنرا با
 ما بعدش بجای آورد صحیح است و بدانکه سجده سه و مثل دو سجده نماز یومئیه است
 در احکام و ترکیب مکرر آن که در اینجا بدل میشود به پنجم الله و بانه و صلی الله
 علی محمد و آل محمد و تشهد و سلام آن است سیاط مثل نشسته و سلام نماز و جوی خوانده
 شود و محل آن بعد از سلام و قبل از کلام است فصل ششم از مقصود سیم
 باب دوم در بیان کیفیت نماز اجتهاطی است که بواسطه حدوث
 شگت بعد از اداء و اتمام نماز باید کرده شود به نیت است سیاط از آنجا احتمال دارد
 که از نمازش کم شده باشد یا زیاده و آن گیر کعت است ایناده یاد و رکعت که
 بهم ایستاده می آید و پنجم نشسته و اختلاف در آن باختلاف شکایات است
 و کیفیت آن چنانست که تعیین رکعت و قعود و قیام آن نموده بدون تلفظ
 نماید بلکه در جمیع عبادات تلفظ نیت غلط و بی فایده است مگر در حج که مرئوسیت
 و بعد از نیت حمد مختص را بخواند بدون سوره و بدون قنوت و اذان اقامه
 و نیز باید اینکه باختفات خوانده شود و محل آن بعد از سلام و قبل از عمل آوردن
 سنائی مثل کلام و غیره است فوراً بلا فاصله تسبیح بدانکه هرگاه در نماز
 است سیاطی شگت عارض شود بنابر اکثر باید گذاشت مگر در صورت فساد
 آن فصل هفتم از مقصود سیم باب دوم در بیان احکام شکایات

در این کتاب از آنکه هرگاه در نماز
 از آنجا احتمال دارد که از نمازش کم شده
 باشد یا زیاده و آن گیر کعت است ایناده یاد و رکعت که
 بهم ایستاده می آید و پنجم نشسته و اختلاف در آن باختلاف شکایات است

در این کتاب از آنکه هرگاه در نماز
 از آنجا احتمال دارد که از نمازش کم شده
 باشد یا زیاده و آن گیر کعت است ایناده یاد و رکعت که
 بهم ایستاده می آید و پنجم نشسته و اختلاف در آن باختلاف شکایات است

در شکایات نماز

۲۲

بدانکه هرگاه کسی از مکلفین ترک نماید از آنکه سهویات باطنیات یا منافیات
 یا سجده سهو و غیره را که هرگاه روی دهد باعث قطع نماز شود فاسق است
 ولیکن هرگاه از آنجا بچکند نمازش اتفاق نیفتد نمازش صحیح است بدانکه
 چنانکه شکایات نماز معتبر نباشد مگر شکایتی که واقع میشود در نماز چهار رکعتی در
 هشت مقام مقام اول شک میان رکعت دو و رکعت سه نموده است در نماز
 چهار رکعتی بعد از برداشتن سبزه یا سجده ثانی که در این صورت بنا را بر چپ رکعت
 نماز را تمام نموده بلافاصله بیک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
 بجل می آورد و احوط نیز اعاده نمودن نماز است مقام دوم شک میان
 رکعت سه و چهار است مطلقا در هر جایی از نماز که باشی بنا را بر چپ رکعت
 نماز را تمام کرده بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا
 بیاورد و اولی دو رکعت نشسته است مقام سیم شک میان رکعت دو
 و رکعت چهار است بعد از اكمال دو سجده در این صورت بعد از صبر
 اندک اگر فکرش بجای نرسید بنا را بر چپ رکعت نماز را تمام نماید پس از آن
 فوراً دو رکعت نماز است یا ط ایستاده بجا آورد مقام چهارم شک
 میان رکعت دو و سه و چهار است بعد از اكمال سجدتین درین صورت بنا را
 بر چپ رکعت نماز را تمام نماید و بلافاصله فرادو رکعت نماز احتیاط
 ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و احوط بلکه اظهر مقدم داشتن دو رکعت
 ایستاده است بر دو رکعت نشسته مقام پنجم در شک میان چهار رنجه است
 بعد از اكمال سجدتین درین صورت بعد از اندک تأملی که منافی نماز نباشد اگر فکر

در شکایات نماز

۳۳

بجای قرائت گیر و بنا را بر چهار باید گذارد و نماز را تمام نموده بلافاصله دو سجده سهو
 فوراً بجا آورد لیکن هرگاه در حال قیام چنین شکتی عارض شود قیام را خراب نموده
 بنشیند و حکم شکست میان سه و چهار را بعمل آورد باینکه بعد از سلام دو رکعت نماز
 احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجای آورد و از برای هر یک از زیانی یا
 کمی آن که حاصل شده است دو سجده سهو بنماید فرج بدانکه شکست نمودن در عدد
 رکعات نماز در حال نشسته و سلام یا در حال سجدتی نرسیده بقیام حکم شکست بعد از
 سجده تین دارد مقام ششم از شکایات نماز اینکه هرگاه شکست نمائی در حال قیام
 باینکه این رکعت سوم است یا پنجم درین صورت بعد از خراب نمودن قیام و
 نشستن بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از ختم مرام و ادای سلام
 فوراً دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد مقام هفتم در شکست نمودن
 میان رکعت سه و چهار و پنج است در حال قیام درین صورت قیام را خراب
 نموده می نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و نماز را تمام نموده فوراً دو رکعت نماز
 احتیاط ایستاده و دو رکعت هم نشسته بجای آوری چنانچه در شکست میان دو
 و سه و چهار بعمل می آوردی احتیاطاً بجهت قیام زیادتی نیز دو سجده سهو یا
 کرد مقام هشتم در شکست میان رکعت پنج و شش است در حال قیام درین
 صورت قیام را بر هم بزنی و بنشین پس از آن بر میگردی شکست تو بچهار و پنج بنا را
 بر چهار گذارده نماز را تمام کن و فوراً دو سجده سهو را بعمل آور بدو دفعه یک دفعه آن
 از برای شکست چهار و پنج که در آن دو سجده سهو واجبست و دیگر از برای قیام
 زیادتی که بعمل آمده است فرج بدانکه در هر رکعت از شکستهای شکست که نه مذکوره

در تعداد نمازهای واجبی

۲۴

فکر نمی نمایند بیکه سکوت طولی که منافعی نماز است بعمل نیاید پس هرگاه علم یا مظنه بمصلحتی
بطرفی ترفعت عمل بشکست نماید و الا بعلم یا مظنه مسلم برگاه عمل مظنه نمود شکست
دیگر عارض شد عمل بشکست نماید و اگر حسب شکست پی در پی حاصل شد بنا بر این شکست
انچه گذارد بدانکه غیر از چهار صورت اول از پشت مقام و غیر از اول صورت از
دو صورت در مقام پنجم علاوه از آنچه ذکر شد نماز را عاده باید نمود علی الاحوط
مقصود چهارم از باب دوم در تعداد نمازهای واجبی است و کیفیت
نماز جمعه و عیدین و آیات و نماز میت غسل و جنوط و کفن و دفن میت و احکام
روزه و در آن میت فصل است فصل اول در عدد نمازهای واجبی است و آن
پانزده است اول نماز یومیه پنجگانه صبح و ظهر و عصر و شام و عشاء که در صبح دو
رکعت و شام سه رکعت است و باقی در سفر دو رکعت است و در حضر چهار رکعت
و آن واجبست بر هر مکلفی که خالی باشد از حیض و نفاس و قاهر باشد بر طهارت و عیاش
یا اضطرابی دوم نماز جمعه است و کیفیت آن بعد خواهد آمد انشاء الله تعالی
سیم نماز نذر است و چهارم نماز عمد است و پنجم نماز قسم است ششم نماز استسجاء است
که ابرو میشود و آن و شرط است در نماز نذر و عمد و قسم و استسجاء آنچه را که شرط است
در نماز یومیه و علاوه شرط است در آن آنچه معین نمایند از زمان و مکان یا بهیچ
که مشروع باشد مثل نماز جعفر طیار مثلا بهفتم نماز طواف است در حال حرام و حکم
آن در باب چهارم مذکور خواهد شد انشاء الله ششم نماز عیدین است یعنی عید
رمضان و قربان هفتم نماز میت است و هشتم نماز آیات است و کیفیت هر یک است
و قوم خواهد شد انشاء الله پانزدهم از نمازهای واجبی نماز میت است که در مرض متو

در تعداد نمازهای واجبی

در نماز جمعه است

۳۵

از پدر فوت شده باشد و آن وجبت بر پسر بزرگ نه دختر و نه سایرین از ورثه
اگر چه بنده هم باشد علی الاحوط بلکه آنچه را که بر ذمه والد بوده و ترک آن نموده باشد
یا بجای آورده و فاسد شده یا از وجبت اجاره بر ذمه او بوده و نگرفته یا پسر بزرگ
بوده و غایب و را نکرده مطلقا خواه والد از او باشد یا بنده بلکه قضا نماید بر وارثی
یا نمودن پسر بزرگ و هرگاه پسر بزرگ در حین موت پدر بالغ نباشد احوط است
که بعد از تکلیف قضا نماید آنرا همچنین وجبت قضا نمودن نماز مادر را نیز بزرگ
علی الاحوط **فصل دوم از مقصد چهارم باب دوم در کیفیت**
نماز جمعه است بدانکه نماز جمعه دو رکعت است و وقت آن از ابتدای
زوال است تا رسیدن سایه شاخص بقدر شاخص و آن وجبت بر هر مکلفی
که بالغ و عاقل و حاکم شرعی و حر باشد یعنی آزاد و مرد باشد و همچنین غیر مبتلا بکبر
و پیری و بیماری باشد بلکه هر چیزیکه نماز جمعه بواسطه آن باعث عسر و حرج است
نباشد بلکه شرط صحت است در نماز جمعه آنچه را که شرط صحت باقی فرائض است
از ایمان و اسلام و غیر آنها اتفاقا نماز جمعه نخواهد شد همچنین شرط است در صحت
نماز جمعه عادل و مومن و عتقه دار بودن امام همچنین باید امام جمعه حضری باشد
نه مسافر و قادر باشد بر ایقان خطبه باینکه خطیب و امام مکلف باید بوده باشد
نه اینکه امام مکلف باشد و خطبه را دیگری بخواند و باید بالغ و مرد باشد نه صبی یا
همچنین باید اینکه امام نماز جمعه دیوانه و ولد الزنا نباشد و اعرابی نیز نباشد بلکه نا
بینا و کور نیز نباشد در صورت وجود بینا و غیر اعمی علی الاحوط همچنین وجبت
اینکه امام جمعه مستلا برض برص و جذام نباشد همچنین شرط صحت نماز جمعه است

نماز جمعه

که بدو آن

یافت شدن چهار نفر از مومنین که بالغ و عاقل و شیعه اثنا عشری باشند و هر یک زیاده
از دو فرسخ دور نباشند بخلیفه انقاد نماز جمعه بشود و همچنین شرط صحت نماز جمعه آنست
خواندن دو خطبه در آن قبل از شروع نماز مابین زوال و در حال خواندن آن باید آنکه
خطیب با طهارت باشد مطلقا خواه از خلعت باشد یا حدیث و خواه در لباس باشد
یا بدن و باید آنکه خطیب در حال خواندن خطبه توجبه در آن داشته باشد و آنکه
بالتفات فاحش ملتفت بمؤمنین نشود و نظر بطرف یمن و یسار نکند و در حال خواندن
آن ایستاده و مستقراست بوده باشد و در هر یک از دو خطبه واجبست
اینکه حمد الهی را بنماید و صلوات بر حضرت رسالت پناهی محمد ابن عبد الله صلی الله
علیه و آله بفراستد و در احکام مثل سایر فرضیه میباشند پس وجوبست در لباس
و مکان خطیب آنچه که وجوبست در لباس و مکان نمازگزار سوای استقبال قبله
و علاوه از آنچه گذشت وجوبست در خطبه اول شهادت بر رسالت حضرت نبوی و
و غط و وصیت بتقوی و پرهیزکاری و سوره کوکبی و در میان دو خطبه وجوبست
نشستن یکی بقدر خواندن سوره قل هو الله احد مثلاً و در خطبه دوم نیز علاوه و آن
خواندن در دو صلوات ائمه اطهار علیهم السلام همچنین طلب مغفرت از برای مؤمنین
و مؤمنات و احوط آنکه در خطبه ثانیه نیز سوره کوکبی بخواند باینکه در هر دو خطبه
سوره خوانده شود علی الاحوط و وجوبست بر مأمومین گوش دادن بخطبه در حال
خواندن امام آنرا همچنین وجوبست بر امام جمعه و بلند خواندن خطبه را بجستی که عدد
انقاد جمعه بشوند و مطلقا حرام است حرف زدن و تکلم نمودن در اثناء خطبه
خواه امام باشد یا مأموم بدانکه سفر و بیع نمودن پیش از نماز جمعه در روز جمعه

در کیفیت نماز عیدین

۳۶

در زمان وجوب عینی آن حرام است نه در اوان وجوب بخیری چون زمانها و وجوب
عینی در زمانی حاصل است که امام علیه السلام یا نایب خاص آنحضرت حاضر باشد
و شرط است در صحت نماز جمعه بر پا شدن آن بجماعت و نیز شرط است که با مثل و
مثابه خود در میان یکفرسخ واقع نشود باینکه جمعه دیگر برپا نشود که مابین آن دو جمعه
کمتر از یک فرسخ بوده باشد بخین شرط است در صحت نماز جمعه اینکه مانی از برای
نماز جمعه مانند تقیه شکر از برای امام یا محد و انقطاع جمعه یا هر دو نبوده باشد و اما
نماز باطل است و باید امام جمعه یا امام باشد یا نایب خاص آنحضرت و این شرط در
زمان وجوب عینی باشد بخیری و در امثال این که وجوب نماز جمعه بخیر است
غیبت امام علیه السلام باید جمع نمود میان نماز جمعه و نماز ظهر بقصد قربت بنا بر
احوط فصل سیم از مقصد چهارم باب دوم در کیفیت نماز عیدین است
یعنی عید رمضان و عید قربان بدانکه وقت آدای نماز عید قربان در رمضان مابین
طلوع آفتاب تا اذان زوال خورشید و مستحب است تاخیر انداختن آن
تا بلند شدن آفتاب بلکه در نماز عید رمضان سنت است تاخیر انداختن آن
بقدر اخطا نمودن و بیرون کردن زکوة فطره و هرگاه وقت نماز عیدین گذشت
قضا ندارد و نماز عیدین مثل نماز صبح است در جمیع احکام سوای وقت دیگر
اینکه در نماز عیدین نه قنوت میباشد پنج قنوت آنها در رکعت اول باید خوانده شود
و چهار قنوت دیگر آن در رکعت ثانیه و در قنوت آن اولی آنست که این علامه
نخاند الله تعالی انت اهل الکبریا و العظمة و اهل الجود و الجبر و
اهل التقوی و المغفرة استلک بحق لهذا الیوم الذی جملة

در نماز عیدین

لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُخْرًا وَشَرُّ مَا وَكَّرَ أَمَةً
 وَمَزِيدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَدْخُلَ فِي كُلِّ خَيْرٍ أَتَمَلَّتْ
 فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَوَّجَبَتْ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ
 آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ
 بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ بِمَا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ
 الْمُخْلِصُونَ وَوَجِبَتْ خَوَانِدُنْ دُوْخْلِبْ عِيدِنْ عَلَى الْأَقْوَى اَلْكَرْخِ خِلَافِ اسْتِ
 وَوَقْتُ آنْ عِيدِ از آنْ تَامِ نَمَازِ اسْتِ وَنَمَازِ عِيدِنِ وَاجِبِ وَشَرْطِ اسْتِ بِشَرَايِطِ
 نَمَازِ یَوْمِنِهِ وَجَمْعِ کَذَشْتُ فَضْلِ چَارْمِ از مَقْصِدِ چَارْمِ بَابِ دَوِیمِ کَقِیْمَتِ
 نَمَازِ آیَاتِ اسْتِ نَمَازِ آیاتِ دَوْرِ کَعْتِ عَیَاشِدْ دَرِ هَرْ کَعْتِ پَنَجِ رُکُوعِ کَرَمَآدَهْ بِرُکُوعِ
 یَشُودْ دِیْچَارْ سَجْدِ چَوْرِ خِ قُوتِ وَقُوتِ آنْ جَا یَزِ بَاسْ شُنْدَنْ وَاجِبِ وَکِیْفِیَّتِ
 آنْ چَنَانِ اسْتِ کَرِ دَرِ هَرْ کَعْتِ از دَهْ رُکُوعِ حَمْدِ وَسُورَهْ رَا تَمَامًا بِنِجَازِ آیَاتِ اَیْنِکِهْ دَرِ هَرْ خِ کَعْتِ
 از دَهْ رُکُوعِ دَرِ اَوَّلِ رُکَعْتِ آنْ حَمْدِ رَا تَمَامًا بِنِجَازِ سُورَهْ رَا خِ قِیْمَتِ نَمَایِ کِیْفِیَّتِ
 آتِزَا بِنِجَازِ وَچَارْ رُکَعْتِ دِیْکَرِ رَا دَرِ هَرْ کَعْتِ کِیْفِیَّتِ بِنِجَازِ آیَاتِ اَیْنِکِهْ دَرِ کَعْتِ اَوَّلِ وَشُشْتَمِ
 حَمْدِ تَمَامًا نَمُودَهْ وَدُوْ سُورَهْ رَا تَقْرِیْقِ نَمَایِ بَرِ دَهْ رُکَعْتِ وَبَدَانِکِهْ نَمَازِ آیاتِ عَمَلِشْ
 بِرِ جَمِیعِ مَکَلَّتِیْنِ وَاجِبِ اسْتِ مِثْلِ یَوْمِنِهِ وَسَایِرِ فَرَا یِضْ وَهَرْ کَآهْ نَمَازِ کُوفِ وَخُوفِ
 فُوتِ شُودِ تَا اَیْنِکِهْ قُتْلِ بَکْزَرِ قَضَا یِ آنْ وَاجِبِ بَاشَدِ پِسْ هَرْ کَآهْ دَاشْتَهْ نِکَرْدَهْ بَاشَدِ
 اَکَرِ چَوْرِ قَرِصْ سِیمِ نِکَرْدَهْ بَاشَدِ اَیْنِکِهْ بَعْدِ مَعْلُومِ شُودِ کِهْ تَمَامِ قَرِصْ کَرْتَهْ یُودَهْ اسْتِ
 بَایْدِ کِهْ قَضَا نَمُودِ آتِزَا بَلْکِهْ هَرْ کَآهْ بَعْدِ مَعْلُومِ شُودِ کِهْ بَعْضِ قَرِصْ کَرْتَهْ یُودَهْ اسْتِ سِیمِ قَضَا
 وَاجِبِ عَلَى الْأَوْطِ وَلِکِنِ بِالْقَوِیِّ آیَاتِ مِثْلِ طُوفَانِ شَدِیدِ وَبَادِیِ زَرْدِ وَسَرِخِ شَدِیدِ کِهْ

در کیفیت نماز میت

۳۹

در بیان نماز

خلق از آنها خوف بهم میرساند هرگاه فوت شد تا اینکه وقت آن گذشت قضا خواهد شد
 بلکه تا آخر عمر او است لیکن در وقت که فوراً واجب باشند و احوط آنست که تا خیر نشوند
 از وقتیکه ممکن بود آوردن نماز آنجا فصل پنجم از مقصود چنانچه باب دوم
 در بیان کیفیت نماز میت است و آن واجب کفایت باین معنی
 که بر جمیع مکلفین واجب است و هرگاه کسی عمل آورد از دیگران ساقط خواهد شد
 و همچنین غسل و خنوط و کفن و دفن او که بر جمیع مکلفین واجب و چون عمل آید
 از مساوی عامل آنها ساقط میباشد و واجب است در نماز میت اولاً نیت و
 روقبله بودن و ایستاده بودن مصلی در حال نماز و نیز شرط است در خود میت که
 سر او را بجا بپایست بگذارد و شیعه اثنا عشری بوده باشد و پشت او در حال
 نماز بر خاک بوده باشد و واجب است در نماز او نیز گفتن تکبیر و بعد از تکبیر
 اول واجب است خواندن شهادتین را بلفظ **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ و بهتر چنین خواندن است **أَشْهَدُ أَنْ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا باین یکی **السَّاعَةَ** و بعد از تکبیر دوم میت
 درود نبوی و آل و اهل بیت بلفظ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ** و بهتر چنین
 خواندن است **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ** کافضل است **لَمْ تَلِكْ** و باریکست
وَرَحِمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَصَلِّ عَلَى
جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ و بعد از تکبیر سیم و هجده است استغفار بر بنده و بنده
 بلفظ **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ** و بهتر چنین خواندن است بلفظ

در کیفیت نماز میت

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ
 الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِاخْتِيارِكَ يَا مُجِيبُ
 الدَّعَوَاتِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وبعد از تکبیر چهارم و جهت استغفار
 از برای خود میگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَارْحَمْنِيْ وَارْحَمْ أَهْلَ بَيْتِيْ
 يَا مُجِيبُ واولی علا و نمودن این الفاظ است اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ
 وَلَقَدْ آمَنْتُ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ
 إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ
 وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَاصْحَحْ وَزَعْنَهُ وَاعْفُ عَنْهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ
 فِي أَحَدِ عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى أَهْلِهِ فِي الْعَالَمِينَ وَارْحَمْهُ وَخَتَمَكَ
 يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس از آن تکبیر پنجم را گفته از نماز میرون میرود و هرگاه در میت
 زن باشد ضمیر است امر بتابیت باید ادا نمود و نماز میت باین کیفیت مذکور و شرط
 مبتدی است که مجهول الحال و طفل یا مستضعف یا مخالف یا ناجبی نباشد زیرا که احکام
 آنها مختلف خواهند بود پس هرگاه میت مجهول الحال باشد یا نیکه بدیش معلوم نباشد
 بعد از تکبیر چهارم در نمازش باید گفت اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَخَيْرْهُ وَارْحَمْهُ
 اللَّهُ وَارْحَمْهُ وَتَحَاوُزَعْنَهُ وَارْحَمْهُ وَارْحَمْهُ وَارْحَمْهُ وَارْحَمْهُ وَارْحَمْهُ
 چهارم در نماز میگوید اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَلَامًا وَفَرَطًا وَاجْرَأْهُ أَوْ كَرِّمْهُ وَارْحَمْهُ
 حق و طل امتیاز داده باشد بعد از تکبیر چهارم میگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ
 وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ و اگر مخالف یا ناجبی باشد نمازش جایز نیست و در مقام تقصیر
 بعد از تکبیر پنجم و نفرین بر او باید گفت یا تکبیر پنجم نیز درین دو سنف نباشد و فصل ششم

در کیفیت غسل و نحوه میت

۴۱
در کیفیت غسل و نحوه میت

در کیفیت غسل و نحوه میت

از مقصد چهارم باب دوم در کیفیت غسل و نحوه میت است اما غسل آن بدانکه واجب است بر کافین که میت را سه غسل بدهند اول بیدر دویم بکافور و سیم بآب خالص همین ترتیب خواهد میت طاهر باشد خواه جنب یا حائض و احوط غسل است بغسل تریقی اگر چهار تناسی هم کافیت علی الظاهر و در صورت عدم امکان دادن بغسل میت یا ترسیدن از غسل او از هم بچینن گوشت یا پوست او مثل سوخته بودن یا آبله داشتن او مثلاً در این صورت سه تیمم باید داد و او را بقصد غسل ببت خود عثمان نه میت و این سه غسل مذکور هر یک مثل غسل جنابت میباشد در حکم و ترکیب و احوط نیز مباح بودن مکان اوست و اما نحوه میت واجبست بعد از غسل مسح نمودن با کافور بوقت جای سجود میت را که در وقت سجده بر زمین گذاشته میشود مثل پیشانی و کف دست و سر دوزانو و سر انگشتان و پا و آن مخصوص عتی است که محرم نباشد و الا بوی خوش مطلقاً نزدیک است و نباید برد خواه از کافور باشد یا چیز دیگر و خواه در تحنيط او باشد یا تعقیل فصل سیم از مقصد چهارم باب دوم در کیفیت کفن و دفن میت است اما کفن میت بنا بر وجوب سه پارچه است لنگب و پیراهن و لفافه که آنرا ستر ساری مینامند بدانکه لنگب باید آنقدر باشد که میان ناف و زانو را داشته باشد و پیراهن باید ستر باشد از شانه تا نصف ساق و لفافه باید آنقدر باشد که دو سر کفن را بتوان بست از طول و نیز از عرض انقباض باشد که دو طرف آن بر روی هم حقیقت و کیفیت آن پنهان است که لنگب مقدم بر پیراهن باشد و پیراهن مقدم بر لفافه و آنها در احکام مثل لباس حقیقی میباشد بکافیه مطلقاً کفن را از جنس پوست نموده

در کیفیت کفن و دفن میت

۴۲

جائز نیست اگر چه از ذبحه حیوان ماکول اللحم هم باشد و باید کفن میت از پنبه باشد
و از مو و کرک نباشد بدانکه کفن میت از اصل مال او باید جدا شود اگر چه بدین هم
باشد مگر زن که کفن او بر شوهر است هر چند مالک مال هم بوده باشد اما کیفیت
دفن میت بدانکه بعد از غسل و جنوط و کفن و نماز میت واجب است پنهان نمودن
میت را بر زیر خاک بطور قیاس که محفوظ ماند بوی او از انتشار و بدین نیز از درندگان
و جانوران با خوا بایندن او را در زیر خاک بدست راست روی بقبله و هرگاه
نشود دفن نمودن میت را بنحو مذکور مثل مینی که در کشتی مرده باشد او را در دریا یا
انداختن باین کیفیت که او را در خمره گذارد و سر آنرا محکم بسته بدریا اندازد یا
چیز سنگینی بر پای او بسته در آب افکند که فور و دو هرگاه میت زنی باشد کافره
و طفل مؤمن حامله باشد باید او را پشت بقبله دفن نماید اما اینکه طفل او روی بقبله
بوده باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد مطلقا خواه آن میت کاتبه یا
یا غیر آن فصل ششم از مقصد چهارم باب دوم در بیان مضطرات صوم
و کفارات آنهاست و اول از مضطرات اکل است یعنی خوردن هر چیزی که خور
شود مطلقا خواه متعاده باشد چون نان یا غیر متعاده باشد مانند سبک و گل و برگ
درخت و امثال آنها دویم شرب است یعنی آشامیدن هر چه باشد مطلقا عذرا
قضا و کفاره است سیم جماع است اگر چه بغایب شدن حشفه باشد هر چند انزال
هم نشود و با حیوان غیر انسان هم باشد مطلقا عذرا موجب قضا و کفاره است چهارم
استمناء است با انزال عذرا مطلقا خواه بیبوسه باشد یا ملاعبه یا ملاسه یا نوعی دیگر
چون خیال هم باشد یا نظر کردن بی تخم کذب و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه اطهار

در کتب معتبره

در مفطرات صوم و كفارات آن

عمداً بلکه احوط نیز احاق فاطمه زهرا و انبیاء سلف و اوصیاء ایشان است ششم
ارتناس است عمدتاً بفروردن تمام سر در آب خالص یا مضاف مطلقاً خواه منافس
گرفته باشد یا نه و خواه غیر از سر از اعضا چیزی در آب باشد یا نه بلکه غسل ارتناسی نیز در ایام
روزه باطل است بقیمتی نمودن است در حال عمد و احتیاطاً بطریقیکه عرفاً صدق
بر آن بتوان کرد و ششم حقنه نمودن باطل است علی الاحوط اگر چه بجهت ضرورت هم باشد
لیکن شیاف ضرر ندارد و احوط ترک آنست تخم غبار بخلق رسانیدن است
عمداً یا باعث چیزی شدن که موجب رسیدن باشد و الا با وجوه خطا اگر ظاهر
شود ضرر ندارد و علق عبارت است از مخرج غده نقطه دانه بلکه احوط در حال روزه
از دو دیانجا غلیظ نیز باید اجتناب نمود و جمعی آنرا ملحق بعباده دانسته اند و هم از
مفطرات صوم باقی ماندن بر جنابت است در شب رمضان تا طلوع فجر و در
صبح صادق از روی عمد هرگاه قبل از صبح جنب شده باشد همچنین باقی ماندن جریض
و شبسین آن که بر نفاس و استخاضه باشد اگر زن از آنجا قبل از صبح پاک شده باشد
حرام و موجب قضا و كفاره است بدانکه كفاره روزه خوردن بر دو قسم است
اگر بخیر حلال باشد باید سه دره راه خدا آزاد نماید یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد
یا شصت مسکین را اطعام نماید هر یک یک طعام اما اگر کجرام باشد كفاره جمع لازم
می آید باینکه هر سه كفاره مذکوره بر او لازم میشود بدانکه معنی روزه خود را نگاهداشته
است از مفطرات آن بلکه جمیع اعضا و ارجح را نیز باید نگاهداشته از مخرج
بلکه از مکرهات و مشبهات هم اجتناب نماید باب سوم زاد التیقین در
بیان احکام جنس و زکوة است و در آن دو مقصد است مقصد اول در حکام جنس

۴۲
 حاکم الاحوط
 نیز در اینجا
 حاکم الاحوط
 نیز در اینجا

در احکام جنس

در احکام خمس

خمس است بدانکه خمس در هفت چیز واجب میشود و اول مال کفار حربی که در جهاد
 بدست آید در زمانیکه بنام امام علیه السلام بوده باشد همچنین اموالیکه بحلیه یا دزدی
 از تصرف ایشان بیرون می آورند بشرط اینکه ایشان در امان مسلمانان یا مسلمانان
 در امان ایشان نباشند که در این صورت خمس آن واجب و بقیه آن در حکم
 منافع مکاسب است و دوم معدن است مطلقا حتی نمک و گوگرد که خمس
 آنها واجب است بعد از اخراج آنچه را که بجهت تحصیل آنها خرج شده باشد
 و احوط نیز دادن خمس است از کل هر شوری و سنگ آسیا و اکبت و کچ و امثال
 آنها که خمس است که در زمین بجهت ذخیره پنهان نموده باشند نه بجهت تجارت و حفاظت
 که خمس آن واجب است بعد از اخراج اخراجات آن و رسیدن او بمقدار
 نصاب و نصاب آن نصاب نقدین است و مخیر است در اعتبار بر یک
 از نقدین و هر چه بعد از نصاب باشد خمس آن واجب است خواه نقد باشد
 یا غیر آن و خواه در بلاد کفار حربی باشد یا غیر آن و خواه اثر اسلام بر آن باشد یا نه
 و خواه در زمین محصوره باشد یا غیر آن چهارم از آنچه خمس آن واجب است چیزیست
 که از دریا بفر و فتن بیرون می آورند مانند مروارید و مرجان لیکن آنچه که بدون فرو
 رفتن حاصل شود داخل در منافع مکاسب است و در عبود و حالت است بفر
 رفتن و غیر فرو رفتن و در غیر فرو رفتن خمس آن واجب است بدون اعتبار نصاب
 و در غیر آن بعد از رسیدن بمقدار نصاب و وضع مؤنه و نصاب آن سه ربع متعارف
 صیرفی است پنجم ملکی است که کافر ذمی از مسلم خریده باشد بدون هبه و بخوان ششم
 نفع انواع الکتابت مثل نفع زراعت و تجارت و صناعت و بخوانا از هر نوع

در احکام خمس

۴۵

که باشد هر چند کم بوده باشد مثل صد کردن و هیمه کردن یا آوردن و فروختن یا استیفا
کردن یا اجیر شدن مطلقا حتی بعبادت و تعلیم اطفال و عملگی و قاصدی و امثال آنها
هر چه باشد بعد از اخراج خرج سال خود و عیال از خوردنی و پوشیدنی و غیره خمس
بر آن تعلق میگیرد و در خرج حد و سطر معتبر است بحسب حال شخص و مقتضای چیزی است که
بر آن خمس تعلق میگیرد مال حلال است که مخلوط با مال حرام شده باشد بشرط اینکه مقدار
و مالک آن معلوم نباشد و الا آنچه باشد باید مالک رد نمایند مطلقا خواه از خمس
نقدین باشد یا چیزی دیگر بآنکه خمس تعلق بعین مال میگیرد و ظاهر آنست که مالکست
مال اخراج قیمت خمس را از آن میتوان فروخت و خصوصا هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو
آن بوده باشد فرع بر آنکه بر کفایت واجب است که از برای خود سال قرار دهند
و چون سر سال شود حساب مال خود را نموده خمس آنرا بدهند اگر چه پنج درهم یا پنج
لباس یا پنج خقه نمک باشد و الا ملعون خدا و رسول و تمام خلق خواهند بود و حق
چیزی که از صاحب عصر عجل الله فرجه رسیده که فرمودند لعنت خدا و ملائکه و جمیع خلق
بر کسی باد که یکدرهم را از حرام بخورد و باید نصف خمس را بجهت جامع الشرائط یا
وکیل او بدهند یا اینکه باذن او داده شود و نصف دیگر آنرا بفقرا و ایتام
و ابن بسیل از سادات که از طرف پدری یا پدری و مادری یا شمی باشند و هرگاه
سادات غنی باشند خمس آنها بدهند کفایت میکند لیکن بری الذمه خواهند بود
مقصود دوم از باب ستویم در احکام زکوة است و در آن چهار فصل است
فصل اول در احکام زکوة طلا و نقره است که زکوة در هر یکت چهل یکت
میباشد و شرط است در وجوب زکوة آنها که مسکین باشند و بخی مضایبند

در احکام زکوة

باشد و در هر یک از طلا و نقره دو نصاب میباشد و نصاب اول طلا پانزده مثقال
صیرفی است و آن بیت مثقال شرعی است که عبارت از ده قیرانست و نصاب
دویم طلا شش مثقال صیرفیت و آن چهار مثقال شرعی است که دو قیرانست باشد پس
در این صورت بعد از گذشتن سال زکوة واجب است بر آنها و آن نصاب اقل
نقره صد و پنج مثقال صیرفی است و آن دویست درهم و زکوة آن بعد از اتمام سال
پنج درهم باشد و نصاب دویم نقره هشت و یک مثقال صیرفی است و آن چهل درهم است
و زکوة در آن بعد از گذشتن سال یک درهم است پس در هر یک از طلا و نقره مادامیکه
بقدر نصاب اول برنرسند یا در میان دو نصاب باشد و نصاب دویم را تمام نگردد
باشد چیزی در آن نمیشاید فصل دویم از مقصد دویم باب سیم در بیان
زکوة غله است مانند جو و گندم و میوه و خرما و نصاب هر یک از آنها سی صد
صاع میباشد و هر ساعی بوزن شاهی شانزده عباسی نیم من الا بیت پنج مثقال
و سه ربع مثقال صیرفی است لیکن زکوة در غلات ده یک یک میباشد پس از
از بیرون نمودن هر چه را که در زرع است آنها صرف شده باشد از تخم و امثال آن
از بستر ای عمل تا بصفیه دانه و خشکیدن انکوره و طب و همچنین بعد از وضع خراج سلطان
و احوط عدم اخراج غله از خراج سلطان از اهل خلافت و ترک احتیاط نسبت
با خراجات متقدمه در زمان تغلق و جوب نشود و است باریش و نصاب بعد از اخراج
جمع اگر چه احوط قبل از اخراج جمع است و شرط است در آنها آب روان که خود
داخل تواعت میشود بدون آلت کشیدن و غیره بزرگسند یا اینکه بکوب باران
بعل آسیند و الا هرگاه در آب زراعت غلات احتیاج بخرخ و مانند آن آشته

و باین
نحوه
در
نصاب
زکوة
غله

در شرایط زکوة کاو و کوسفند و شتر

۱۵۶

در شرایط زکوة کاو و کوسفند و شتر

باشد زکوة آن میت یک است و هرگاه آب زراعت نصف آن از شتر و یا جاری یا بارش و نصف دیگر آن از چاه و امثال آن باشد زکوة آن سه ربع عشر است و یکی از آن هرگاه زیاده باشد زکوة آن بالغ اوست فضل سیم از هجدهم و دوم باب شوم در شرایط زکوة کاو و کوسفند و شتر است بدانکه شرط است در وجوب زکوة در هر یک از کاو و کوسفند و شتر که سائمه باشد یعنی چرند و صحرا باشد نه معلوقه در خانه و نیز در آن شرط است که بچه نصاب رسیده باشند و در اولاد آنها در سائمه و معلوقه بودن اعتسار با در بای آنهاست همچنین سوائی آنچه ذکر شد نیز شرط است در کاو و شتر باینکه در تمام سال کار نکن باشند اما کیفیت زکوة شتر بدانکه در شتر دوازده نصاب می باشد و نصاب اول آن پنج شتر و زکوة در آن یکت کوسفند است و بعد از نصاب اول تا نصاب پنجم بر هر یک شتر از دیگری پنج شتر افزوده میشود و در پنج شتر آن یکت کوسفند زکوة باید داد و تقصیل آن باین طریق است که نصاب دوم آن ده شتر میشود و زکوة آن دو کوسفند و نصاب سوم پانزده شتر میشود و زکوة آن سه کوسفند و نصاب چهارم بیست شتر و زکوة آن چهار کوسفند و نصاب پنجم بیست و پنج شتر و زکوة آن پنج کوسفند میشود و نصاب ششم شتر بیست و شش شتر میشود و زکوة آن یکت شتر است که داخل در سال دوشده باشد نصاب هفتم سی و شش شتر است و زکوة آن یکت شتر است که داخل در سال سه شده باشد و نصاب هشتم شتر چهل و شش شتر است و زکوة آن یکت شتر است که داخل در سال چهار شده باشد نصاب نهم شتر شصت و یکت شتر است و زکوة آن یکت شتر است که سال چهار را تمام نموده داخل در سال پنج شده باشد نصاب دهم از آن بقا داد

در زکوة است

۴۸

شش شتر است و زکوة آن دو شتر است که داخل در سال سه شده باشد نصاب
یا نود و یک شتر است و زکوة آن دو شتر است که داخل در سال چهار شده باشد
نصاب و نود و یک صد و بیست و یک شتر است و زکوة در آن بدو صورت ممکن باشد
یا اینکه در هر پنجاه عدد از آن یک شتری بدینند که داخل سال چهار شده باشد یا در هر
چهل عدد از آن یک شتری بجهت زکوة بدینند که داخل در سال سه شده باشد یا اگر از آن
کمتر از نصاب اول شتر باشد که بجهت نصاب نرسیده است و آنچه که باین نصاب است
که بنصاب بعد نرسیده است زکوة در آن نیست و این حکم در هر زکوة و هر نصاب
جاریست و باید هر شتر که بجهت زکوة داده میشود داده بوده باشد نه فضل چهارم
از مقصد دوم باب سوم در زکوة کا و کو سفند است اما در کا و دو
نصاب میباشد نصاب اول آن سی کا و است و زکوة در آن یکت بجهت کا و است
یک ساله الی دو ساله خواه که ساله نر باشد یا ماده نصاب دوم آن چهل کا و است
و زکوة در آن یکت کا و ماده ایست که داخل در سال سه شده باشد اما در کو سفند
پنج نصاب میباشد نصاب اول آن چهل کو سفند است و زکوة آن یکت کو سفند است
نصاب دوم صد و بیست و یکت کو سفند است و زکوة آن دو کو سفند است نصاب
سوم آن دو بیست و یکت کو سفند است و زکوة آن سه کو سفند میباشد نصاب چهارم
سیصد و یکت کو سفند است و زکوة آن چهار کو سفند است علی الاحوط نصاب پنجم
چهار صد کو سفند است و زکوة در آن در هر صد کو سفند یکت کو سفند است بدانکه
هر کو سفند یک بجهت زکوة میدهند هر گاه بزر باشد یا بدست ساله باشد و هر گاه کو سفند باشد
مثل بره و شش باید سال را تمام نموده باشد یا بر احوط و بجزی و از آنجا خبر یون

و اگر از آن کمتر باشد

در مستحقین زکوة

- ۹ شود و بجهت زکوة باید که پیر و بیمار و عیب دار نباشند قریح بدانکه مستحق زکوة بهشت
- ۱ طایفه باشند اول فقرا و مساکین که قوت سالیا نه خود و عیال ندارند و قار در بر کس بی هم
- ۳ بقدر کفاف نباشند بلکه احوط اینکه صاحب طحال و کله و مائل کیف نباشند ستم
- ۴ کسی است که امام علیه السلام بجهت گرفتن زکوة نصب نموده و با و حصه میدهند
- ۵ و آن درین زمان غالباً نباشد چهارم مولفه قلوبهم باشند و ایشان نیز در این زمان
- ۶ غالباً نباشند پنجم صرف نمودن زکوة است در آزادی بندگان مثل غلامیکه در آید
- ۷ و شدت باشد از دست آقا یا آقا او را اذن داده باشد بدادن مالی و از آزاد
- ۸ شدن و او در آن عاجز باشد ششم مقرضین که قرض نموده و در غیر معصیت صرف
- ۹ کرده اند که از مال زکوة ادای قرض ایشانرا میتوان نمود و معتم فی سبیل الله است
- ۱ یعنی صرف زکوة در راه خدا مانند جهاد در راه خدا یا یاری تحاج و زواجر و ائمه
- ۲ هدایا علیهم السلام و بنای مساجد و پلها و امثال هاست ششم این سبیل است آن کس که
- ۳ که بغیرت افتاده و خرجی نفق بنجانه خود نداشته باشد مال زکوة آن قدر را بدهند
- ۴ که بنجانه خود برسد هرگاه سفرش غیر معصیت نباشد توضیح بدانکه آن کسانیکه زکوة
- ۵ ایشان میدهند سواى مولفه قلوبهم باید این که شیعه باشند بلکه احوط اینکه از کثان
- ۶ کبیره جهت تناب نمایند خصوصاً از شراب خوردن و دیگر بشرط است که
- ۷ واجب النفقه نباشد مانند پدر و مادر و جد و جدیه هر چند بالاروند و فرزند
- ۸ و فرزند زاده هر چند پائین روند وزن بلکه نیز بنده نباشند و زکوة غیر حیدرا
- ۹ بسید بنیوان داد باب چهارم در مناسک حج بیت الله احرام است
- در آن دو مقصد است مقصد اول در واجبات عمره متعمد و متعمد و متعمد و متعمد

در مستحقین زکوة

در مناسک حج بیت الله الحرام

و محاذات آن و در آن و فصل است فصل اول در واجبات عمره متع و در آن پنج
 میباشد اول احرام بستن از یکی از مواقیع حنسه ذومحرم پس از ورود بکعبه ابتدا نمودن طواف
 خانه که است هفت مرتبه و ترک آن تا وقتی که ممکن از او نشود قبل از وقوف بعرفات
 مبطل عمره است و قضای حج بر او واجب میشود و سیم پس از طواف نماز طواف
 نمودن است در مقام ابراهیم و جو با و احوط در پشت مقام و با عدم ممکن در یکی از دو جای
 مقام است و آن مثل نماز صبح است در احکام و ترکیب چهارم بعد از نماز مذکور
 سعی ما بین کوه صفا و مرویه نموده است هفت مرتبه که رفتن از است پای صفا مرویه
 یکبار و رجعت از مرویه بصفا بار دیگر محبوب میشود و آن مثل طواف رکعت پنجم پس
 از سعی تقصیر نمودن است بکرفتن اندک از مو یا ناخن یا شارب یا نیت پیرا و حلال
 میشود آنچه را که بسبب احرام بر او حرام شده بود و ازین جهت آنرا عمره متع گویند
 فصل دوم از مقصود اول باب چهارم در تعیین احکام و مواقیع
 حنسه و محاذات آنها است بدانکه بستن احرام در عمره متع واجب است
 از یکی از مواقیع حنسه که از راه مدینه ذوالحلیفه یا شعیبی مسجد شجره و از راه یمن
 یلملم است که کوهی است در مقابل سعیه و از راه شام مخفیه است بتقدیم حیم بر جأ
 حمله و از طرف طائف قون المنازل است و از راه عراق و نجد وادی حقیق است
 که اول از مسلخ و او سطر آنرا عمره و آخر آنرا ذات عرق که احرام گاه عامه است
 نامند و افضل و بهتر احرام بستن از مسلخ است باینکه اخل شدن در آن و احوط عدم
 تأخیر است تا بذلت عرق مکرر رقیقه که قبل از آن نیت نموده تبلیه را با نخواستگی لباس را
 بیرون نیاورد و در صورت امکان در تخفیر بیرون آورد و جامه حرام بسته باز لباس خود را

۵۰

۱

۲

۳

۴

۵

در مناسک حج بیت الله الحرام

پوشد و بکجه آن کفار و بدد و چون ذیات عرق رسد ظواهر اهرام پیشین حال نماید اما
کسیکه منزل او از مکة اقریب باشد از میقاتات کاه میقات او منزل دوست و در منزل خود
محرّم میشود اما احکام محاذات بدانکه کسیکه از پنج کیلت از پنج میقات عبور نکند باید مقابل
میقاتی که باو اقریب است احرام ببندد بکجه و چون محاذی میقاتی رسد که اقریب
بکجه از میقات سابق نگردد احرام نماید و اقوی لزوم علم است بمواقیت حنبله
و محاذات آن و هرگاه ممکن نشد اکتفا بطنه بعید نیست پیرسیدن از اهل معرفت و محو
آن و بقول بعضی احرام بند از جایی که قبل از آن احتمال محاذات نهد در بیضورت
احوط و ویرکی از مواقیت حنبله است و احرام از آنجا و آنچه حال مذکور شد کلا
از واجبات مخصوصه عمره متنج بودن مقصد دوم از باب چهارم در واجبات
تنج متنج و احرام و شرایط و واجبات طواف و محرمات احرام و کفارات آنجا است
و در آن چهار فصل است فصل اول در واجبات تنج متنج است و واجبات احرام اما چون
تنج متنج پاترود میباشد اول از آن واجبست که قریب بر وزنم در مکة تخطئه بجهت تنج متنج احرام
ببندند و فصل آن از حجر اعمیل یا مقام ابراهیم است پس روانه عرفات شوند و در
ماندن در عرفات از اول ظهر روز نهم الی مغرب شرعی و آن موضعیست و درها
فرسخی که پس از آن باید شجر احرام رفت سیم از آن ماندن شجر احرام است از طلوع
فجر روز عید تا طلوع آفتاب پس روانه منی باید شد و در آنجا سه واجبست که یا
بجای آورد اول رمی جمره عقبه که اقریبست بکاه از مثلین خود یعنی بیفت سنگ ریزه
بر آن ذدن با نیت دویم و بیچ یا بخنودن است در آنجا سیم تراشیدن سر تقصیر
کردن است در آنجا بر تریب مذکور پس روانه مکة باید شد و در آنجا پنج امر واجبست

در شرایط طواف خانه کعبه

۵۳

مطلقا خواه از حدیث باشد مثل وضو و غسل یا تیمم بدل از آن و در صورت عدم تیمم
بآند و در حدیث مکن از آنها جمیعاً تا نسیب گرفته خود هم طواف نماید علی الاحوط و جنب تیمم
تا نسیب هم باید گیرد بنا بر احوط چنانچه حائض هم هرگاه در مکه یا کعبه نشاند حائض نباشد بجهت
طواف بگیرد و سایر اعمال را خود عمل آورد یا اینکه طهارت آن جنب باشد چون طهارت
بدن و لباس هر چند در نماز مغفوب باشد مثل خون کمتر از درهم و خون قروح و جروح علی الاحوط
مسئله بدانکه در صورت عدم تمکن از طهارت در ضرورت هیچ بکیت از حیض و نفاس
مانع هیچ چیز از افعال عمره و حج نباشد و سواى طواف و نماز آن که در آنها ناسیب باید
گرفت و سایر اعمال را خود عمل آورد دیگر از شرایط صحت طواف با نیت بودنت
از برای مردان بلکه طفل و خنثی نیز علی الاحوط که بدون آن طواف آنها باطل است چون
طواف نسا باطل شدن نیز بر ایشان حرام میشود تا اینکه خود تدارک آن نمایند یا نسیب
دیگر از شرایط طواف نیت است باین نحو که هفت دور طواف عمره تمتع یا حج تمتع
میکنند از فرض حجبه الاسلام قرئنه الی الله چهارم از شرایط طواف سرعوتین است
یعنی پوشیدن آن بنا بر احوط بل قوی و معتبر است در آن اباحه بلکه احوط ملا خطه صحیح
شرایط لباس مضطرب است در آن نظر مجتهد مشهور که طواف مثل نماز است و غسل تیمم
از مقصد و تیمم با جلدی در ذکر و اجابات طواف بیت الله اکرام است بدانکه امرو
واجبه در آن هفت است اول باین خانه و مقام طواف بمعنون است در جمیع
جوانب مطاف بحسب مسافت پس محل طواف حجر اسماعیل زیاده از پیش زراع و کسری نباشد
پس دور شدن زیاده ازین حجر از مطاف خارج است اعاده آن جزء در مطاف احوط بلکه مکمل
دویم اینکه حجر اسماعیل داخل در گردش طواف خود نماید اگرچه آنرا جزء خانه هم ندانیم و آن در فتن حج

در شرایط طواف

ما در آیه است و کثیری از انبیاء و ائمه اینک خانه مکّه را از گردش گاه خود در حال طواف بیرون
نماید و اینک بر شاذروان که بمقدار یک ربع متصل بخانه مکّه است راه نرود چهارم اینک
هفت دوره طواف باید نمود بدون زیاده و کم چنانچه است و نمودن از حجر الاسود است
بلکه هرگاه قدر کمی عقب از آن بایستد و شروع در طواف نماید بین قصد مکّه این زیادتى
میں باب المقدّمه است نه جزء طواف کافیهست ششم نیز ختم طواف بحجر الاسود
نمودنست و هرگاه در شوط هفتم کمی شیر بره و قصد اینک زاید خارج از طواف است
بجهت یقین بخاذی آن کافیهست ششم در حال طواف خانه مکّه را بطرف دست چپ قرار
دادنست در هر حال پس هرگاه در بعضی اجزای طواف روی پشت بخانه مکّه نشود و بخانه
از طواف محبوب نیست فلذا بعضی محاطین قبل از رسیدن بباب حجر اسود قدری
بدن را بکف یا بطرف چپ و بباب دیگر بطرف راست و بهین وقت در وقت
رسیدن بدارکان تا اینک خانه چپ از خانه رد نشود اما مستغاد از قول علماء و اخبار
کفایت طواف است بجز مستقیم در جمیع اجزاء مطاف فضل چهارم از مقصود ششم
باب چهارم در بیان محرمات و احرام است و کفارات آنها و علم آنها بر کفایت لازم
است تا اینک در حین نیت احرام قصد کف از آنها نمایند و اول از آن نظر نمودن است
اما در آب صاف و منظره که حدیث باشد بیعت علی الاقوی دویم فوق است
یعنی دروغ گفتن و بعضی دشنام و مفاخرت را هم از آن شمردند و شبهه در تحریم آنها
نیست ششم پوشیدن زیور است از برای زن بقصد زینت مگر آنچه را که عادت
و احتیاج است قبل از احرام بشرط عدم اظهار آن از برای شوهر یا مرد دیگر بدانکه چند از
آنها باشند که بر ویست ذکر میشود که کفاره هر یک در صورت ارتکاب یک

۱
۲
۳

- ۱ کوفتند است اول از آنها استعمال طیب است یعنی بوی خوش مثل بوی مشک و زعفران و غیره بلکه احوط ترک ریاحین و بوئیدن میوه ای خوشبو باشد اگرچه خوردن آنها ضرر ندارد اما در مورد ریاحین و عطاران مشکبانی است و احوط نیز از آن جهت است که دم کردن دندانت اگرچه چون بهم پیوند نایبیم پوشیدن لباس و خنجر و کتانی و کلاه و غیره که از نم میمانند و هر چه بدوخته باشد مطلقا چهارم سرد در سایه برون آید در اثناء راه نه در منزل بلکه در حال تردد در منزل نیز احوط ترک آنست و از برای زنان بلکه اطفال احرام است بیکت کفاره و احوط از برای هر روز یکت کفاره است در صورت امکان هم پوشیدن مرد است سر خود را مطلقا حتی بکل و خا و آرماس و گوشها ظاهر از سر محسوب میشوند و نیز در حکم سرست بعضی آن بکرهای بند خنجر و دستمالیکه بچند صاع بندند و احوط تعدد فدیته که یکت کوفتند باشد بعد از آن ششم پوشیدن آن روی خود را هر چند بعضی آن باشد و ششم ترشیدنی بغیر از پوشیدن سر هر چند بجهت ضرورت باشد علی الاحوط که کفاره هر یک کوفتند نیست لیکن در ترشیدن سر خنجر است میان قربانی آن و اطعام ده مسکین ستر روز روزه داشتن در گرفتن مجموع ناخن و دستها و پاهاست در یک مجلس که کفاره آن قربانی یکت کوفتند است و هرگاه مجموع ناخن و دستها در یک مجلس و پاها در مجلس دیگر گرفت کفاره هر یک یکت کوفتند باشد لیکن در مجلس مختلفه از برای هر ناخن یکت طعام باید داد و هر چند ناخن باشد بجهت اذیت بهم باشد استعمال و غن بدن یا سر مالیدن آنست اگرچه بخواهد هم نباشد و کفاره آن یکت کوفتند است و آن هرگاه در حیدر و دبا و و کبوتر و خرگوش باشد کفاره هر یک یکت کوفتند است و دست رسانیدن به نبتا با شهوت یا بوسیدن ایشان بدون شهوت و کفاره هر یک یکت کوفتند است همچنین
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱

در محرمات و کفارات آنها

۵۶

پراگندن که بوتران حرم حرام است و کفاره آن یکت کو سفید است بشرط هر جهت آشنا و آلا
از برای هر یک از اینست یکت کو سفید باید داد و همچنین شکستن تخم ذراخ و قطا و یکت در هر
یکت یکت کو سفید است هرگاه بچه متحرک در آن باشد و آلا کو سفید نری در میان کو سفید
ماده را نموده نتایج آنرا قربانی نماید و اگر ممکن نباشد طعام نماید و اگر ممکن نباشد روز
یکم و لیکن در شکستن هر یک از ذراخ و قطا و یکت قربانی یکت بچه برده باید که از شیر
حداشه باشد بلکه این یازده محرم مذکور بطریق مرقوم کفاره هر یک یکت کو سفید است
و در شکستن تخم بسیار هم نیز در حال احرام کفاره آن یکت کو سفید است لیکن در آنکه از آن یکت
یا دو تخم بچه را باید داد یا یکت طعام و در شکستن هر یک از سوسمار و خارپشت یکت بز
و در کوفت و در چشم آهوی مثل نمودن و پاشی آن در هر یک تمام قیمت آن باید داد
و لیکن در شکستن و شلخ آن بقدر نصف قیمت آن باید داد و از دهم از محرمات در
احرام جدال نمودن یعنی لغتن لا و اند و لی و اند در حال مجاوله و احوط الحاق طلقین است
لیکن در مقام ضرورت بجهت اثبات حق یا نفی باطل جایز است و کفاره آن اگر صاف
باشد در مرتبه سیم یکت کو سفید است و در کمتر آن استغفار و اگر دروغ باشد در مرتبه
اول یکت کو سفید و در مرتبه دوم یکت کا و در مرتبه سیم یکت باید داد ۱۳ و ۱۴ جماع
و استمناء مطلقا خواه جماع با زن باشد یا مرد یا غیر آن و خواه از حلال باشد یا حرام بلکه
مطلق التذاذ از آنها نیز حرام است اگر چه بدست بازی و نظر نبشوت باشد و بسا باشد که
مفسد حج خواهد شد بطریقیکه اصلاح آن ممکن نباشد چنانچه هرگاه جماع با استمناء یا ازال
قبل از توقف بمشروع حرام قبل از چهار یا پنج شوط طواف نشاید نماید قضای حج در سال
آینده بر او واجب میشود و کفاره هر یک از آن یکت بچه است و هرگاه عاجز باشد

۱۲

۱۳

۱۴

- ۱۰ کما قال الله عز وجل لا تقنطون رحمۃ الله باحث نمودن بر فعل و حکم حق باشد یعنی آنچه را
 ۱۱ نمودن بر فعل یا حکم خدا یا رسول خدا یا الله با علیهم السلام آیه است بر تیرید
 و حقیقتی آنرا در حکم مجاریه و جنکات یا خدا و رسول قرا و آوده است و سراسی آن در دنیا
 ۱۲ کشتن و بدار زدن و قطع پای چپ و دست راست و اخراج از بلاد باشد آیه
 مودت و دوستی کافر و مشرک و اهل بدعت و ضلالت است و فی ذلما کفری قول الله
 ۱۳ تعالی و من یؤتمکم فانه منکم بلکه بعض اخبار مجالیست با ایشان مطلقا حرام است آیه
 کلمه نمودن است از تعلیم و یاد گرفتن احکام الهی یا عمل نمودن آن و در قدم آن پس که موجب
 ۱۴ کفر و لعن الهی الطیلس باشد آیه ماندن جانی که نتوان دین خود را حفظ نمودن بعد از
 امکان در عمل احکام و اجبه و ترک محرمات یا اخذ مسائل دین و سخنان قال الله عز وجل
 ۱۵ ان ارضی و اریعه فایای فاعیدون ۵ احداست و بقول حضرت صادق علیه السلام
 میخورد ایمان و حسنه را چنانچه آتش همیشه را و بقول حکما نیز زشت ترین بدیهاست
 ۱۶ و در بعض اخبار است که اگر آنرا بزبان اظهار نکنند آمرزیده است و آید عن سبیل الله است
 ۱۷ یعنی منع ایمان و فعل و اجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکرویات تا ترک حج است
 و حقیقتا اگر حج را کافر نمیده و بقول حضرت صادق علیه السلام یا بدین سیوکی الضمیر به میرد چنانکه
 ۱۸ آن تمام عمر باشد یا وقت و جوب آن ترک جهاد است در راه خدا با کفار در حضور
 ۱۹ نبی یا کالی یا الله علیهم السلام یا فرار از آن و آن از بقیه کبیره مسئله است ۱۹ استثناء و بخرجه
 نمودن وقت با حکام الهی یا عمل آن یا عمل آن اگر چه از مستحبات بهم باشد مثل تحت الحاکم
 ۲۰ مثلا و سخنان یا لهو و نواختن است مانند عریان و نای و سنا و نیجه و صنج و نار و کمانچه
 امثال آنها چنانچه وارد است که در احکام مثل الت قمار است در گشتن و تلف نمودن آن

در ذکر گناهان کبیره

و در حدیث است که هر کس یکی از اینها یا آلت فحاش را چون شطرنج و نرد و غیره تا چهل روز
در خانه او بماند مستوجب غضب الهی شود و هرگاه درین بین بی تو بهیبرد فاسق فاجر
مرد باشد آن کفران نعمت الهی است چنانچه حضرت باری تعالی خود فرموده است که هرگاه
شکر نعمت گشت بعد از نعمت شمار زیاد می کنیم و اگر کفران آن نمایند بدستی و تحقیق که عذاب
من بسیار شدیدی است ۲۱ شرب مسکرات است مطلقا هر نوع از آن که باشد حضرت
با قوه فرمودند که شرب خمر اکبر کبائر است و صاحب خود را ذل میکند در زمان دزدی
و قتل آدمی و شرک بجز تعالی ۲۲ نقض عهد است یعنی خلاف نمودن چیزی که لازم شود بصدف
عهد یا نذر یا قسم بر او و بعضی خلفه عده را نیز اکبر کبائر شمرده اند ۲۳ امانت ظالم است
و حضرت رسول فرمودند که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجاست
ستمکاران یا ران ایشان و کسانی که بیعت کرده اند با ایشان بخداوندی ظلم ایشان
را مد کرده اند تا همه را با ایشان محشور کنیم ۲۴ عاق پدر و مادر است تبرک حقوق ایشان
و آن یکی از بهشت کبیره محکمه است و حضرت صادق فرمودند که هرگاه غضب آلوده
بوالدین خود نماید در حالیکه ایشان بر او ظلم کرده باشند بجهنم آید و اگر قبول نکند و آلا
بطریق اولی خواهد بود و آن کشتن مسلم است بنا حق عدا او دارد است که همیشه قاتل او در
جهنم خواهد بود و در وحی قدیم است که آن مقتول قاتل خود را بمثل قتل خودش در دنیا و آخرت
در جهنم بکشد بعد از مرتبه ۲۵ جنگ و مقاتله با مؤمن است و بر وایت حضرت یا قفر
آن کفر است و بر وایت حضرت رضا اگر کسی بجهنم خوف میونی شمشیر بکشد البته خدا و رسول
او جنگ نموده است ۲۶ اذیت مؤمنان یا سائیدن باوست آن بواجب تعاد است
و اخبار جنگ با خداست هر چند سخت تر کنش عظم اکبر است و اگر بزدن یا زخم باشد گناه

۶۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

- ۲۹ اشد است آن ترک با عانت مظلوم است و حضرت صادق (ع) آنرا از کلمات کبیره خوانده و شیخ صدوق
از آن حضرت روایت کرده که هیچ مؤمنی بر او در مؤمن خود را و او را از کلمات کبیره با مکان بیایری و کلمات کبیره
۳۰ حقیقتا که در دنیا و آخرت او را و او را میگرداند و اسراف کرد و نیست این بیایده روگردان در هیچ در امور
۳۱ شایسته یا در غیر شایسته که تندی برش نماند و در امور معصوم از کلمات کبیره و اندام کانی کرد
و او را که در کلمات کبیره است و نیز او را که هر کس خود کلمات کبیره را برای او از دین می
۳۲ بیرون فتنه و میزاری جنت است و هر کس در دست بیرون رسول خدا (ص) یکی از بهشت کبیره و مملکت است
۳۳ و حدیث کثرت و بقول حضرت صادق (ع) کلمات کبیره است و از وی تا حق شهادتی است
۳۴ و بقول حضرت صادق (ع) شهادتی پای زجا بر ندارد تا جنت بر او لازم شود و آن نزد غیر
حاکم شرع نمیگردد و مالیکه حاصل شود از آن نیز حرام است اگر چه حق خود را بدهد و بدهد
۳۵ آنرا در سوره نساء مضایقه است که از احادیث فرموده است و آنرا در کلمات کبیره خوانده است و
از حضرت صادق (ع) است که تا بهر قدر در آن قبول نیست ادوات و کلمات و عینیک و البین
۳۶ و آن حضرت و حضرت صادق (ع) فرمودند که حیات در آن بلکه حبس آن نیز از کلمات کبیره است و کلمات کبیره است
در وقت دادن زیاده آن وقت گرفتن بلکه در هر اندازه چون در ع و غیره این حکم جاریست
۳۷ و بزرگی آن همین است که قوم شعیب بسبب آن هلاک شدند و آن کلمات کبیره است یعنی کلمات کبیره حضرت صادق (ع)
فرمودند که وادیت در جنت که نامش سقر است و مخصوص کلمات کبیره است رسول خدا فرمود که
۳۸ هر که بر زمین از وی بگریزد و رود آسمان زمین و لعنت کند ۳۸ بار است یعنی خود را
کردن در حضور مردم بر جلب منفعت دنیا در عبادت بلکه سمع کبیره است و آن خود نمانی
در غیاب مردم از پیشانیان سپید و از معصوم ما کلمات کبیره که برای غیر خداست
۳۹ و بسوی خدا بالا رود و آن حلف کلمات کبیره است یعنی قسم و سوگند و آن حضرت صادق (ع) است

در ذکر کنایان کبیریه

که حقیقی صاحب آن رحمت خود را نرساند و بقول حضرت باقره آن جناب خدا
 عباد محبت دنیا و از مصلحتی که حب دنیا سر همه کنایان است و حصول آن از سه چیز است
 حرص و حسد و استکبار که اصل دنیا و کفر است و لیکن حب دنیا بجهت رسیدن بآخر عیش
 ندارد اما منع اسباب از عین آن نمودن آن حقیقی و عده عذاب فرموده از برای طبع
 ما چون کرد صورت یقین چه اگر وقتی را و غلبه حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که بسیار است
 داریم اسباب الباری که گرفته ضایع نمایند فرمودند که در این جهت با ایشان رسیدیم غلبه
 در مال مردم نمودنست خواه در بیع و شراء باشد یا طلبی که بر ذمه شخص باشد طلب کند
 و ندانند که آنهم مثل خیانت در امانت است و مصلحت آنرا از کبایر شمرده اند اما
 عجب نمودن اهل قیاس است یعنی خود بینی و بالیدن بخواهی عمل خود و حضرت صادق علیه السلام فرمودند
 که صاحب آن غلظت تابا میشود و نیز فرمودند که بسبب آن در عبادت خود غافق میشود
 فریب دادن مسلمانان است بکبر یا غلبه یا غش و بقول رسول خدا ص آن از مسلمانان نیست
 و از علی بن ابیطالب مرسل است که صاحب آن در کشت است و هم بودن ظالم است یعنی ظلم کردن
 و حضرت رسول فرمودند که بر هر یزدان ظلم که در قیامت ظلم است و قبول توبه او مشروط
 بر دحق مظلوم است و منع خمس است بنده این از مصلحت است که باشد که قاری مردم
 در قیامت است که صاحب خمس حق خود را مطالبه نماید و امام عصر علیه السلام فرمودند که لعنت
 خدا و ملائکه و جمیع خلق بر کسی که در حق ما را بکرام بخورد اما منع زکوة است بنده این
 و هرگاه زکوة تقدیر باشد در قیامت که داشته پشانی و پهلوی پشت صاحب را با آن داغ نماید
 و اگر از حیوان باشد او را لکه کوب نمایند اما قطع رحم است و در اخبار است که قطع رحم باعث
 کوتاهی عمر و صلیه آن باعث یادتی عمر است و سرانجام بر هفت بکار شرط اول فقر

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

- اینکه این فعل معروض است یا منکره و یم احتمال شنیدن تاثیر آن بهم نرسیدن ضرر بسیار
 ۵۰ بر خود یا مسلمان دیگر چه ارم عدم آثار و برایش شخص ترک نماز است چه آن متونین و بر
 آن رد باقی عباد امت جمیعاً چون خیمه که بی ترک برپا نشود بلکه بی آن برپا
 و میچکد اطراف خیمه هم فایده بخشد و ترک نماز در حکم کفر است رسول خدا فرمود که کفار
 کتفه بر تارک الصلوة همانا قاتل نفسا و غیر است که اقول ایشان آدم آخر خاتم باشد پس
 ۵۱ ننی منکر نیز از کتب بایان کبیره و آن در شرایط چون امر معبر و فیه باشد آه اظهار روزه و غیر
 رخصتانی عذر شرعی در حضرت صادق علیه السلام روایت که باظهار بکیر و رمضان بیرون میرود
 ۵۲ از شخص بایان آه رکون بر نظام است یعنی بکیر و تمکات و حقیقتاً صحیحاً بر آن عده آتش فرمود
 ۵۳ که ولا تکتوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و صادق آل محمد صحیحاً آنرا از کتب مرشده اند
 لواط است و آن از زنا اکبر و کناه مفعول ازنا علی بیشتر و حدش شستن بلکه بعد از شستن
 سوزن است و روایت حضرت صادق علیه السلام صحیحاً و غیره است که لواط و لواط
 را بر جریر و تبرق بهشتی نشانده و روایت که ناظر شهورت بر کوا و امر و چنانست که
 شخص مرتبه علی را بیطالبا شهید کرده باشد یا رجی حدیث مذمت آن بسیار است
 ۵۴ عاده زنا است و آن اگر محصر یا مجنب باشد حدش شکار است و تعریف محصر و مجنب
 و مجنبه شهورت است که مثل یکدیگر باشند و الا صد تا زنا است و مطلقاً زنا بحث
 کوتاهی عمر و قول بعضی اکبر کبر است و در مذمت آن حدیث بسیار وارد است
 ۵۵ آه قد فست یعنی نسبت زنا یا لواط به بی ادان خواه فاعل باشد یا مفعول آن کی از
 ۵۶ کبر یا سبیه و حدش مائة و نازانه و در دفعه چهارم کشتن است آه بهستان است
 یعنی بکولی کسی که در دنیا یا غیر خیر کرده و او باشد و آن از نسبت اکبر و کبر و کبیره

CALL No. { ۲۹۷۵۴ ACC. No. ۱۵۶۹۱
 AUTHOR حسن یزدی، محمد
 TITLE زاد الملتحقین

(R) ۱۵۶۹۱
 Acc. No.
 Class No. ۲۹۷۵۴ Book No. ۲۷۷
 Author حسن یزدی، محمد
 Title زاد الملتحقین

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

20/11/20